

بود. ساعت ۸ که از سیستم درآمدیم عده‌ای بر سرمان ریختند که یا «زنده باد شاه» بگوییم و یا کتک بخوریم! فعالان سیاسی هاج و واج، گوشه و کنار ایستاده بودند. برخی هنوز در روایای تظاهرات عظیمی بودند که قرار بود حزب توده جمعه سی مرداد برگزار کند و از خود هنوز می‌پرسیدند که آیا تظاهرات با افتتاح باشگاه حزب پایان می‌یابد و بعد که از فضای حاکم در خیابان نگران می‌شدند در انتظار رسیدن «دستور» لحظه شماری می‌کردند. احزاب و گروه‌های هوادار مصدق هم نمی‌دانستند که آنها خود نیز نقشی دارند و اکنون باید کار دولت را به دولتیان بگذارند و در اندیشه انجام نقش خود باشند. در منزل بارافشار، دیگر صحبت از این است که با کسبه و اصناف بازار، با نمایندگان مجلس و افسران بازنشسته، با کارمندان دولت تماس بگیرند. به مهندس شاهرخ‌شاهی ماموریت می‌دهند که به خانه خود برود (جنب اصل چهار) و با کمک دونفر از دوستان، تعدادی نارنجک و ترفه دستی تهیه کند.

در این زمان دیدار هندرسن با مصدق به پایان خود رسیده است. هندرسن ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر به دیدار مصدق آمده است. از مذاکرات آن روز روایات گوناگونی به دست است. مصدق خود در لایحه دفاعیه‌ای که برای دیوان کشور می‌نویسد از این دیدار و موضوع مذاکرات خود صحبت می‌دارد و می‌گوید که هندرسن درباره‌ی سه موضوع با او صحبت کرد: «خطر کمونیسم، براندازی مجسمه‌های شاه و امنیت اتباع آمریکا». و این به تقریب همان مضامینی است که هندرسن بر سر آنها با روزولت هم توافق کرده بود. اما روایت دیگری می‌گوید که هندرسن در این دیدار به مصدق اطلاع می‌دهد که «دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را به رسمیت بشناسد و به عنوان یک نخست‌وزیر قانونی با وی رفتار کند...» و سپس رسماً اعلام می‌دارد «که آمریکا با تمام قوا از ادامه حکومت او جلوگیری خواهد کرد» و به مصدق «تکلیف کناره‌گیری از کار» را می‌نماید. دکتر مصدق هم «بالحن تندی هندرسن را از خانه خود بیرون کرده» می‌گوید «فردا با آمریکا قطع رابطه خواهد کرد»<sup>۶۵</sup>. درباره‌ی همین دیدار، دکتر صدیقی

وزیر کشور وقت، می‌نویسد: «عصر بیست و هفتم... هتدرسن... با مشاهده تظاهرات توده‌ای‌ها به دیدار نخست وزیر آمده و اظهار داشت که شما وضع خوبی ندارید و با این جریاناتی که می‌بینید کمونیستها ابتکار عمل را به دست گرفته‌اند، شما در برابر این وضع چه اقدامی خواهید کرد؟»<sup>۶۶</sup>

چهارشنبه ۲۸ مرداد: به این ترتیب به صبح ۲۸ مرداد می‌رسیم. آزموده نیز در محکمه، از اوضاع این چند روزه تصویری ابتکاری به دست می‌دهد: «شخصاً در ایام تیره و تار ۲۵ تا ۲۸ مرداد به اشخاصی برخورد کرده‌ام که اشک می‌ریختند و می‌گفتند به خانمهای خود گفته‌ایم تا وضع روشن نشود از خانه بیرون نروند. در شبهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، همه به چشم خود دیدند که در خیابانهای تهران با نوامیس مردم چه معاملهای می‌شد. ملت مسلمان ایران نه تنها نمی‌پسندد که کوچکترین خدشهای به ناموس شخصی و ملی او وارد شود بلکه اساس مذهبش اینست که حتی فکر این قبیل اعمال حرام است و در پیشگاه خداوند جرمی است غیرقابل عفو و بخشایش!»؛ (جله نهم، ص ۲۸۶).

حدود پنج، پنج و نیم صبح، اردشیر زاهدی از منزل دکتر پرنیسا به خیابان بهار، منزل سیف افشار می‌رود. گیلانشاه می‌آید و خبر می‌دهد که شب گذشته، مجالسی علیه دولت تشکیل شده، افران بازنشسته هم می‌خواهند امروز تظاهرات کنند. عده‌ای از افران شهربانی نیز امروز در محل کار خود حاضر نمی‌شوند. یار افشار هم می‌گوید که با حائری زاده و پورمریپ و عبدالرحمن فرامرزی و یکی دوفرد دیگر از نمایندگان غیر مستعفی تماس گرفته است. تراقی و کی نژاد و ابوالقاسم زاهدی هم با عده‌ای تماس گرفته‌اند؛ امروز تجار به منزل آیت الله بهبهانی می‌روند.

روزنامه‌های صبح منتشر می‌شوند. «بسوی آینده» با اطمینان خاطر خبر می‌دهد که «کودتاچیان صحنه اصلی عملیات خود را به شهرستانها منتقل ساخته‌اند». «یکی از صحنه‌های مهم... فعالیت، خوزستان



۶۵) گفتار رادیو پاریس، به نقل از خواندنیها، ۱۳۳۲/۵/۳۱.

۶۶) گفتگوی دوستانه با استاد دکتر غلامحسین صدیقی... برخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

است... سرلشکر زاهدی هم... عازم خوزستان گردیده است تا در آنجا به اتفاق سرتیپ منرووری و با کمکهایی که می‌توانند از مناطق تسلط انگلیسها... به دست آورند به نوطه خانانۀ خود ادامه دهند... قرار است شاه فراری هم از خارج به اهواز وارد شود...» بعد از ۲۸ مرداد، کمیته مرکزی حزب توده ایران نشریه‌ای «درباره ۲۸ مرداد» انتشار داد و در آن نوشت: «تدارک کودتا را این بار آمریکائیان در خفا می‌دیدند و ما تا خود روز ۲۸ مرداد از آن اطلاعی نداشتیم» (ص. ۹) به نقل از: گذشته چراغ راه آینده است. (ص. ۶۱۷).

شاه دروم به گشت و گذار مشغول است. از ساعت ۹ صبح در شهر گردش می‌کند و ساعت یک بعد از ظهر به هتل بازمی‌گردد و به صرف ناهار می‌پردازد.

در تهران، وزیران کابینه مصدق در وزارتخانه‌ها مشغول رسیدگی به امور جاری هستند. وزیر کشور، وزیر خارجه، وزیر راه، وزیر پست و تلگراف و دیگران همه در محل کار خود هستند. یکی از ایشان امروز در فکر اینست که تصفیه واقعی را شروع کند و همه عمال و وابستگان رژیم را اخراج یا بازنشسته کند. در «دزبانی» بازجویی از کودتاچیان ۲۵ مرداد ادامه دارد و همچنان که گفتیم سرهنگ نند کریمی کم‌کم همه اسرار مگورا فاش می‌کند.

اما از حدود ۸ صبح، در شهر ناآرامیهایی به چشم می‌خورد. دکتر مصدق اول صبح، سرتیپ دفتری را (که حکم ریاست شهربانی زاهدی را در جیب داشته و دادستان ارتش هم تقاضای توقیف او را می‌کرده است) به ریاست شهربانی تهران منصوب می‌کند. رئیس ستاد وقت می‌نویسد «ساعت ده صبح... آقای دکتر مصدق به من تلفن کردند و فرمودند که سرتیپ دفتری را به جای سرتیپ مدبر به ریاست شهربانی منصوب کنم... خدمت ایشان عرض کردم که به هیچ وجه به سرتیپ دفتری اعتماد ندارم... اصرار فرمودند که قطعاً ایشان باید رئیس شهربانی بشود چون به او اعتماد دارم... خدمتشان عرض کردم در این صورت وزیر کشور باید این دستور را اجرا و حکم را صادر کند چون شهربانی زیر نظر وزارت کشور است. فرمودند خیر. چون افسر است دستور انتصاب او را... شما بنویسید و منم این دستور را اجرا کردم و حکم

صادر شد»<sup>۶۷</sup>.

تا آرامیها در شهر از حدود ساعت نه صبح آغاز شده. همه شهادت می‌دهند که گروههای معدودی این کار را شروع کردند و تا پایان کار هم همچنان محدود و محدود ماندند. اردشیر زاهدی می‌نویسد در شهر گردش کردم (البته تاکید می‌کند به اتفاق پدرم که اینهم دروغ است) چون خبر آوردند که از جنوب شهر «مردم» راه افتاده‌اند. به طرف بازار می‌آیند: «در خیابان ناصر خسرو، قدری پایین تر از وزارت دارایی»، به دسته‌ای برمی‌خورد «در حدود سیصد یا چهارصد نفر که نشان می‌داد از کسبه و اصناف بازار و طبقه غیر کارمند دولت می‌باشند. یکی دو نفر سخنران ورزیده در میان آنها بود که با حرارت فوق‌العاده‌ای نطق می‌کردند». اردشیر زاهدی و چند نفر از طرف او به بانک ملی هم مراجعه‌ای می‌کنند تا «مبلغ گزافی دلار را به ریال تبدیل کنند». بانک «این کار را» نمی‌کند<sup>۶۸</sup>.

دست خیابان ناصر خسرو به میدان توپخانه می‌رسد. از ایوان شهرداری عکسهای شاه را به مردم نشان می‌دهند. چند پامبان و نظامی هم در بین تظاهر کنندگانند. حدود ساعت نه و نیم از خیابان سعیدی، به طرف چهارراه مخبرالدوله و خیابان شاه‌آباد و میدان بهارستان حرکت می‌کنند. در همان اوقات، کسی به اداره باختر امروز که در گوشه میدان بهارستان واقع بود، خبر می‌دهد که جماعت سراغ شما هم می‌آیند مواظب باشید و فخلیه کنید. ساعت ده، شعبان بی‌مخ و همراهان با چند حطب بنزین می‌روند و «باختر امروز» را به آتش می‌کشند<sup>۶۹</sup>. پیش از این حزب ایران و ادارات روزنامه‌های شورش و بسوی آینده و چلتگر هم مرنوشت مشابهی یافته‌اند. خسرو قشقایی می‌گوید: «خبر آمد که یک عده‌ای ریخته‌اند در خیابانها و «جاوید شاه» می‌گویند. رفتم و دیدم که تعداد زیادی نیست. در خیابان سعیدی بیست نفر نمی‌شدند. رفتم به طرف منزل دکتر مصدق، اما داخل منزل

۶۷) گفتگویا تیسار ریاحی: «منسوب مصدق خیانت کرد». پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

۶۸) خاطرات مدیرکل بانک ملی ایران در دوران مصدق، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

۶۹) سعید قاطمی: روزنامه‌های ملی را چگونه آتش زدند، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

نشدم، در آن حوالی هم همانطور بود. در آنجا یکی از سرهنگهای طرفدار مصدق را دیدم. او هم گفت که از طرف منزل بهبهانی دارد چماقدار راه می‌افتد. برگشتم به خیابانهای دیگر دیدم حدود ۱۵۰ الی ۲۰۰ نفر به صورت پراکنده هستند»<sup>۷۰</sup>.

کم‌کم نا آرامیها، برخی را روانه منزل مصدق می‌کند. محمود نریمان که ساعت ده و نیم می‌بیند اغتشاشاتی شروع شد (جلسه ۲۴، ص ۵۸۸). روانه خانه ۱۰۹ خیابان کاخ می‌شود و ساعت یازده به آنجا می‌رسد. دکتر فاطمی در محل کارش با سفیر سوئیس ملاقات دارد که از جریانات غیرعادی خبردار می‌شود و به طرف منزل نخست وزیر حرکت می‌کند. حدود ساعت ده به وزیر پست و تلگراف خبر می‌دهند که عده‌ای به دستگاه مرکزی مخابرات تلگراف هجوم آورده‌اند. کوشش می‌کند فرماندار نظامی را پیدا کند. فرماندار نظامی نیست. به رئیس ستاد ارتش اطلاع می‌دهد. تا ساعت نیم بعد از ظهر کمی نمی‌رسد (جلسه ۲۵، ص ۶۲۱). در این حین ویص، برخی سران احزاب هوادار مصدق مراجعه می‌کنند و اسلحه می‌خواهند تا امنیت را حفظ کنند. خسرو قشقایی بار دیگر به دیدار مصدق می‌رود «در این موقع جمعیت بیشتر شده بود و نظامی‌ها هم به آنها ملحق شده بودند (حدود دوهزار تا دوهزار و پانصد نفر) به دکتر مصدق عرض کردم دستور بدهند بزنند. ایشان گفتند نه. مراجعت کردم به منزل»<sup>۷۱</sup>.

سرگرد علمیه را رئیس ستاد احضار کرده است تا درباره نقش سرتیپ قره‌نی در کودتای نافرجام توضیحاتی بدهد. وی می‌نویسد: «ساعت یازده و نیم بود. وارد اطاق تیمسار ریاست ستاد ارتش شدم. دیدم به وی تلفن می‌کنند. پس از صحبت طرفه، اظهار داشت همین الان دستور می‌دهم. بلافاصله با عجله تلفن را زمین گذاشته به بنده دستور داد که در خارج باشم. به اطاق تیمسار کیانی رفتم و دستوراتی صادر فرمود که من نفهمیدم ولی وقوع اتفاقاتی را پیش‌بینی کردم. اولین دفعه بود رئیس ستاد ارتش از موضوع مهمی با خبر گردید» (نامه سرگرد علمیه). بطوری که سرهنگ ممتاز می‌نویسد سرتیپ کیانی معاون ستاد

ارتش مامور می‌شود که به عشرت‌آباد برود و «ستونی» را «برنی سرکوبی آشوب‌طلبان و کودتاچیان» فرماندهی کند.<sup>۷۲</sup> نیم‌ساعت بعد از ظهر، تظاهر کنندگان به باشگاه افسران، وزارت خارجه و شهرستانی کل کشور حمله می‌کنند و بعد عده‌ای به طرف میدان ارگ و اداره رادیو حرکت می‌کنند و گروهی دیگر به سوی خیابان نادری و سه راه شاه و منزل مصدق.

در خیابان فردوسی هشت تانک و چند کامیون به تظاهرکنندگان می‌پیوندند: سرتیپ ریاحی می‌نویسد: سرتیپ دفتری که «ماموریت یافت به کمک فرمانداری نظامی از یک واحد متحرک نظامی در شهر استفاده نماید که بلوا را خاموش کند... عکس این عمل را انجام داد و شهرستانی را با آن واحد نظامی متفقاً به سود آشوبگران و علیه حکومت ملی وارد عمل کرد. متأسفانه، وقتی متوجه این عمل شدید که دیگر وارد کردن واحدهای ارتشی... به معرکه باعث می‌شد خونهای زیادی ریخته شود...»<sup>۷۳</sup>

خسرو قشقایی در مصاحبه یاد شده می‌گوید «مراجعت کردم به منزل. درحین راه دیدم عده‌ای به طرف سفارت آمریکا می‌روند. به دکتر مصدق تلفن کردم و جریان را گفتم. گفتم به ریاحی تلفن کنید. به ریاحی تلفن کردم. به من گفت نترسید. گفتم من نمی‌ترسم شما نترسید. چون من مسئولیت ندارم اما شما دارید. باز برگشتم خدمت دکتر مصدق. این دفعه نیز خواستم که دستور تیر بدهند. ولی ایشان باز گفتند: نه. گفتم: پس بیاید در خدمتتان برویم به جنوب. آنجا باشید تا نیروها را جمع کنیم. قبول نکردند. من هم گفتم پس ما مرخص می‌شویم. ما در جنوبیم و اگر امری داشته باشید حاضریم».

نزدیک‌های ساعت یک بعد از ظهر، عده‌ای حدود صد نفر به اداره تبلیغات می‌روند و عکس شاه را می‌گذارند. بشیر فرهمند نمی‌تواند جلوگیری کند (جلسه ۲۳، ص ۵۷۱) و بعد مصدق که از جریان حمله به رادیو اطلاع یافته تلفن می‌کند و او را به خانه خود می‌خواند.<sup>۷۴</sup>

(۷۲) خاطرات سرتیپ ممتاز کودتاچی کودتاشکن. پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

(۷۳) گفتگوی تیمسار ریاحی «منسوب مصدق خیانت کرد»، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

مهندس معظمی، وزیر پست و تلفگراف هم حدود ساعت ۱/۲۰ یا ۱/۳۰ به منزل مصدق می‌رود (جلسه بیست و پنجم، ص. ۶۲۱).

فرماندار نظامی هم آنجاست. مصدق هم مرتب تلفن می‌کند: به ستاد ارتش یا به شهربانی.

دیروز عصر و آن روز صبح، در شهر دلارپخش کرده‌اند. توزیع دلار صبح آن روز هم ادامه دارد. روزولت که می‌شنود ورزشکاران باستانی کار و رجاله‌ها به حرکت درآمده‌اند می‌فهمد که این بار موفقیت چندان دور نیست. هدفهای اساسی خانه مصدق و ایستگاه رادیو است. ظهر برای صرف نهار به منزل کنسول آمریکا می‌رود.

از اوک بعد از ظهر، صدای تیر و مسلسل شنیده می‌شود: سرگرد علمیه از دفتر رئیس ستاد بازمی‌گردد و در دژبانی به بازجویی از متهمان کودتای نافرجام مشغول می‌شود که «صدای مسلسل و تفنگ به گوش» می‌رسد. «این موضوع تا ساعت ۱۴ ادامه داشت». «در این موقع به دژبان مقر ما جهت استخلاص زندانیان حمله می‌کردند سرکار سرهنگ سرورشته یا کمال شرافت سربازی دفاع نموده و همه را پراکنده کرده بود... مشاهده کرده بود که سربازان نمی‌خواهند تیراندازی کنند خودش افسر جزء را کنار زده بود و دستور تیراندازی داده بود. تیرها هوایی خالی شده بود ولی همه متواری شده بودند. در این بین یک استوار با کارد بزرگ به سرهنگ سرورشته حمله می‌کند که یک سروان با تفنگی که در دست داشته به سراو زده و سرهنگ سرورشته را نجات می‌دهد». (نامه سرگرد علمیه).

حدود ساعت یک، دکتر مصدق که می‌گوید آن روز «هر ساعت همه ماها انتظار حوادثی را داشتیم» (جلسه ۲۳، ص. ۵۷۲) احساس می‌کند که خانه در خطر است «کلیه نوشتجات مهم دولتی که در ضبط [او] و در طاقچه پهلوی تخت‌خوابش بود [را] برداشته در صندوق آهنینی... در اطاق مجاور...» می‌گذارد (جلسه سوم، ص. ۱۳۴). ساعت یک با خانم خود خداحافظی می‌کند: «خانم من بواسطه این اتفاق می‌خواست از منزل من برود» (جلسه ۲۰، ص. ۴۸۱).

این زمان کودتاچیان برای سرکشی به صحنه های کودتا روانه می شوند: گیلان‌شاه به طرف عمارت شهربانی می رود، اردشیرزاهدی هم به حوالی خانه مصدق می آید و تا حدود سه بعدازظهر، در آن حوالی و چه بسا و از جمله در ستاد عملیات روزولت که «پنج شش ساختمان بعد از منزل مصدق بود» (روزولت: کودتا در کودتا، ص ۵-۲۰۴ یا ۱۹۱) به رتق و فتق امور می پردازد.

ساعت دو بعدازظهر که سرگرد علمیه به اتفاق دادستان ارتش با چیپ از محل دادستانی ارتش (در عمارت دربان) روانه منزل می شوند «در خیابان شاهپور و امیریه به دستجات مختلفی» برمی خورند «که سوار ماشین هستند». «مسافری آن اغطب بچه های خردسال و افراد گارد مسلح گمرک و پاسبان و عده ای از درجه داران هوایی بودند و کلیه ماشین ها چراغ روشن کرده بودند» به آنها هم دستور می دهند چراغ روشن کنند (نامه سرگرد علمیه).

وزیر کشور در وزارت کشور به کار مشغول است. خود می گوید «طبق معمول به کار مشغول بودم که از ازدحام معدودی جمعیت و حمله به سازمانهای دولتی خبر دادند. من می خواستم که تا آخرین لحظه در وزارتخانه بمانم و جواب حکام ولایات را بدهم ولی حدود ساعت ۲/۳۰ بعدازظهر بود که به توصیه همکاران وزارت کشور از در وزارت بهداشتی، به منزل آقای دکتر مصدق حرکت کردم. وضع خیابانها عادی نبود»<sup>۷۵</sup> دکتر صدیقی، در جلسه محکمه می گوید تا ساعت ۲/۴۵ در وزارت کشور بودم و ساعت ۳ بعدازظهر به خانه مصدق رسیدم (جلسه ۲۷، ص ۶۵۵).

ساعت سه بعدازظهر باید گفت که ورق دیگر برگشته است: ارادل و اوباش و قداره بندان و چاقداران که در برابر خود مقاومتی نمی بینند در برابر چشمان حیرت زده مردم به «جانبازی» می پردازند. رهنوردی قهرمان هالتر آن زمان و دکتر زمان بعد و نماینده مجلس «دوران رستاخیز» جانبازیهای خود را چنین شرح می دهد: «ساعت ۳ بعدازظهر، سه تانک در اول خیابان نادری بوسیله یکی از افسران میهن



پرمست مستقر شده بود. افسر مذکور منتظر دستور بود که وظیفه اش را انجام دهد. من هم به اتفاق گروهی از ورزشکاران مخصوصاً ورزشکاران عضو باشگاه تاج گرد این افسر جمع شده بودیم و با اصرار از او می‌خواستیم که به طرف خیابان کاخ حرکت کند اما افسر طبق انضباط نظامی که داشت تا دستور نگرفت با ما حرکت نکرد. همگی به طرف چهارراه شاه و کاخ آمدیم»<sup>۷۶</sup>. تا این زمان جبهه شهربانی به «یاری» تیمار دفتری به تصرف درآمده بود و در اطراف منزل دکتر مصدق موضع گیری ادامه داشت و در آن سوی شهر نیز به ابتکار آقای روزولت، «تاجی ملت» شلوار پیراما را درآورده بود و پیراهن و شلواری به تن کرده بود و از زیر زمین خانه آن آمریکایی نزدیک (با در؟) ستارت آمریکا به در آمده بود و تحویل گیلان‌شاه و دیگران داده شده بود و تانکی هم دست و پا شده بود تا تاجی، سوار بر تانک به سوی ایستگاه رادیو فاتحانه به پیش رود. اردشیر زاهدی می‌نویسد پدرش از محلی، جنب رستوران لوکولوس (اوایل جاده قدیم شمیران) به همراهی او و گیلان‌شاه به راه می‌افتاد. حدود ساعت ۳ بعد از ظهر است که به طرف ایستگاه رادیو حرکت می‌کنند. یک تانک از خیابان تخت جمشید وارد جاده شمیران می‌شود. زاهدی سوار تانک می‌شود. اما تانک هیبت دارد، سرعت که ندارد. بجز عده‌ای مزدوران دلاری، کسی شور و شعفی نشان نمی‌دهد. تانک وسط خیابان لک و لک پیش می‌رود. منجی و همراهان، منظره مشوم «کارناوال مرگ» را در یادها زنده می‌کنند. با تانک تا صد متری بالای عشرت آباد می‌روند. از قضای روزگار آقای سید محمد علی شوشتری، نماینده غیر مستعفی مجلس و همکار دریده ذهن جمال امامی با ماشین بیوک آبی خود می‌رسد. اتومبیل را نگه می‌دارند. گیلان‌شاه، یارافشار، زاهدی پدر و پسر و سرهنگ شهربانی خلعتبری سوار می‌شوند و به طرف ایستگاه رادیو حرکت می‌کنند. پیش از این میراشرافی و عده‌ای اطراف ایستگاه رادیو را گرفته‌اند. خسرو قشقایی در مصاحبه یاد شده می‌گوید: «در حوالی بیسیم قصر، میراشرافی و حدود ۵۰۰ نفر را دیدم که دور رادیو را

گرفته‌اند و تعدادی تانک هم از طرف شمیران دارند می‌آیند».

برنامه های عادی رادیویکی دو ساعته است که قطع شده و موسیقی پخش می‌شود. از ساعت ۳ گذشته است که صدای گرفته میراشرفی از رادیو شنیده می‌شود که ملت ایران ما آمده‌ایم. مصدق سرنگون شد. فاطمی کشته شد. بشیر فرزند قطعه قطعه شد... بعد از او هم یکی از «مجاهدین اسلامی»، دار و دسته شمس قنات آبادی و هوادار کاشانی حرف می‌زند.

در حوالی منزل مصدق به گفته فریمان بین ساعت سه و چهار وضع وخیم تر می‌شود. (جلسه ۲۴ ص. ۵۹۰). رادیو که حرف می‌زند از اشغال رادیو خبر می‌شوند. بشیر فرزند می‌گوید «همه خندیدیم» دکتر فاطمی که خبر مرگش را پخش کرده بودند خدا حافظی می‌کند که بروند و زن و فرزندش را از نگرانی درآورد (حدود چهار بعد از ظهر) و این آخرین دیدار او با مصدق است.

زاهدی هم از رادیو نطقی می‌کند (سه و نیم بعد از ظهر) و بعد به طرف شهربانی حرکت می‌کند. باز وسط راه سوار تانک می‌شود و باز دست برفضا، اتومبیل آقای احتشام الدوله می‌رسد و پدر و پسر و گیلانشاه و یکی دو نفر دیگر را به شهر می‌آورد که به شهربانی بروند. اردشیر زاهدی می‌نویسد پدرم مقداری از مسافت را پیاده روی نمود! به شهربانی که وارد می‌شود فرمان آزادی زندانیان سیامی (نصیری، بانامقلیچ و دیگران) را می‌دهد! زاهدی پسر، گیلانشاه و یارانش را مأمور تصرف ستاد ارتش می‌شوند. زاهدی پسر، اولین کسی است که وارد اتاق ریاحی می‌شود.

در منزل مصدق، صحبت از اینست که چه باید کرد. مصدق در محکمه می‌گوید: «نمی‌خواستم از خانه بروم... مردم آمده بودند قالی مرا بدزدند و نه اینکه مرا بکشند. من می‌خواستم در راه حق و آزادی شهید شوم» (جلسه سوم، ص. ۱۲۷).

مرهنگ ممتاز فرمانده نیروی محافظ از خانه مصدق می‌گوید: «ساعت ۲/۴۵... تظاهرکنندگان مسلح گارد شاهنشاهی از کاخها به طرف منزل مرحوم دکتر مصدق تیراندازی را آغاز کردند و به تدریج تانکهای هم که برای برقراری امنیت شهر اعزام شده بودند به دست

تظاهرکنندگان افتاد و بعد به سراغ ما آمدند. درمت در ساعت ۴ بعد از ظهر یک جنگ خاتگی تمام عیار در خیابان کاخ و اطراف خانه مرحوم دکتر مصدق بر پا شد» (خاطرات سرتیپ ممتاز، یادشده).

ساعت چهار و ربع، مصدق تلفنی با ریاحی صحبت می‌کند. ریاحی به او می‌گوید که سرتیپ فولادوند می‌آید پیش شما. اردشیر زاهدی که در این موقع در ستاد ارتش بوده در خاطراتش می‌نویسد که «فولادوند از طرف پدرم مأموریت داشت که با مصدق و همکاران او که قصد تسلیم شدن نداشتند تماس بگیرد». (ص. ۳۲).

دکتر صدیقی در محکمه می‌گوید فولادوند حدود ساعت ۵ (یا ۴/۵۰) رسید (جلسه ۲۷، ص. ۶۵۷) و دکتر مصدق مأموریت فولادوند را چنین شرح می‌دهد: «حدود ساعت چهار و نیم بعد از ظهر» سرتیپ فولادوند به نمایندگی از طرف افسران طرفدار شاه برای گرفتن استعفا از اینجانب به خانه من آمدند. چون امکان نداشت که اینجانب استعفا بدهم و هدف ملت ایران را از بین ببرم، از آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی، شایگان، رضوی، حبیبی، زیرک‌زاده و نریمان، تقاضا نمودم اعلامیه‌ای مرقوم و امضاء فرموده به سرتیپ فولادوند بدهند. آن اعلامیه به مضمون ذیل است: «دکتر محمد مصدق خودشان را نخست‌وزیر قانونی می‌دانند ولی اکنون که مأمورین انتظامی غیر از این می‌خواهند، ایشان مانند یک فرد بلا دفاع در منزل مسکونی خودشان هستند. از تعرض و تجاوز به منزل معظّم له خودداری شود». (جلسه سوم، ص. ۱۳۸).

ساعت ۵ اعلامیه به فولادوند داده می‌شود. پارچه سفیدی به علامت عدم دفاع برافراشته می‌شود. تیراندازی و بمباران شدت می‌یابد. مصدق همچنان بر روی تخت دراز کشیده است. می‌خواهم بمانم و در راه آزادی و حق شهید شوم. حالا دیگر گلوله‌ها به اطاق هم می‌رسند. نریمان با صدای بلند فریاد می‌کند: «آقا، شما زندگی و مبارزه در پیش دارید. باید اینجا را ترک کنید» و در حالی که هفت تیری به دست داشت گفت: اگر حاضر به ترک اینجا نشوید خودم و این چند نفری را که اصمیرار دارند شما از اینجا خارج نشوید خواهم کشت و با این تدبیر توانست او را وادار به ترک خانه کند». (خاطرات بشیر

فرهمنند. یادشده). این مداخله تهدیدآمیز نریمان، فکر تخلیه خانه را به همه می‌قبولاند. دکتر صدیقی می‌گوید «پس از آنکه مرحوم نریمان خروج از منزل را به همه تحمیل و تهدید کرد به خانه مجاور رفتیم» (گفتگوی دوستانه با دکتر صدیقی، یادشده). اما از نحوه تهدید، روایت‌های دیگری هم شده است. برخی گفته‌اند که او می‌خواست خود را بکشد (که بعید می‌نماید) سرهنگ ممتاز (که احتمالاً ناظر صحنه نبوده است) می‌گوید «نریمان طی آنچه را روی صورت خود گذاشت و گفت اگر تشریف نبرید خود را می‌کشم» و مصدق ناچار پذیرفت. دکتر شایگان می‌گوید: «نریمان وقتی دید خانه محاصره شده گفت الان که باید دیگران ما را بکشند بهتر است خودمان خودکشی کنیم و رولور را درآورد- که من و مصدق و خود را بکشد. مصدق گفت این کار را نکن و به من گفت رولور را از دست او بگیر. من هم اطاعت کردم و به زور رولور را از دست او گرفتم و در گنجی گذاشتم... مصدق همانطور روی تخت خواب دراز کشیده بود که گلوله‌ای از پنجره گذشت و بالای سر او خورد. بعد از گلوله من مصدق را بلند کردم و به طرف اطاق مجاور با فشار بردم تا گلوله مستقیماً به او اصابت نکند»<sup>۷۷</sup>. در اطراف خانه مصدق جنگ مقنوبه است. سربازان و افسران محافظ دلیرانه دفاع می‌کنند و در این زمان است که بالاخره تصمیم به تخلیه منزل گرفته می‌شود. حدود ساعت پنج و نیم دکتر مصدق را کمک می‌کنند و برمی‌خیزد و او هم همچنانکه در محکمه به دقت شرح می‌دهد همراهان را راهنمایی می‌کند و نزدیانی می‌گذارند و از روی دیوار به خانه همسایه می‌روند. در این جریان یکی از همراهان (مهندس احمد زیرک‌زاده) به زمین می‌افتد و پایش می‌شکند. از خانه همسایه اول، به خانه همسایه بعدی می‌روند. «صاحبخانه... نبود و فقط سرایدار در خانه بود. مصدق از سرایدار تقاضا کرد که با تلفن با صاحبخانه تماس بگیرد و اجازه کسب کند که به ماه پناه دهد. صاحبخانه گفت با کمال میل. افتخاری است برای ما که به مصدق و دوستانش پناه دهیم. آنشب تا صبح در زیرزمین، روی کف زیرزمین بدون فرش

خوابیدیم» (مصاحبه با دکتر شایگان، یادشده).

اما در خیابان کاخ، جنگ همچنان ادامه دارد. تا ساعت ۸ شب تیراندازی بازهم ادامه دارد. مهندس معظمی در محکمه می‌گوید شلیک تا ساعت هشت و نیم و نه ادامه داشت (جلسه ۲۵، ص. ۶۲۲). غارت هم که مدتی است شروع شده؛ مصدق در محکمه می‌گوید: «غارتگران... از جلو و نظامیان از عقب به خانه من هجوم آوردند و هرچه در خانه من و فرزندانم بود، حتی در و پنجره‌ها را از جا کنند و بردند» و بعد اضافه می‌کند: «جای آن دارد از آن افسری که در ایام توقیف من در باشگاه افسران عینک مرا که در اطاق خوابم بود و برده بودند به من داد صمیمانه تشکر کنم!» (جلسه سوم، ص. ۱۳۸).

خانه را به آتش کشیده‌اند. حدود ساعت هشت در منزلی را که اکنون مخفیگاه مصدق و یارانش است می‌زنند؛ آمده‌اند آب ببرند که آتش را خاموش کنند؛ در همان اوان، ناظری در یکی از کوچه‌های مقابل منزل مصدق، جوانک مریض احوال و ژنده‌پوشی را می‌بیند که کنگه دري را به زحمت به دنبال می‌کشد. محله را نمی‌شناسد و طریق رفتن به دروازه قزوین را می‌پرسد!

در این موقع هنوز تیراندازی ادامه دارد که زاهدی اعلام حکومت نظامی می‌کند. ساعت هفت بعد از ظهر خبر می‌دهند که مقررات حکومت نظامی از ساعت ۸ شب اجرا می‌شود. سرهنگ ممتاز ساعت نه و نیم است که صحنه جنگ را ترک می‌کند و به خانه می‌رود.

خبر کودتا ساعت سه و نیم بعد از ظهر به وقت محلی (حدود ساعت پنج و نیم شب به وقت تهران) به رم می‌رسد. اما خبرگزاریها گزارش می‌دهند و شاه نمی‌داند چقدر می‌تواند به این حرفها اعتماد کند. ساعت پنج بعد از ظهر (حدود ساعت ۷ به وقت ایران) رادیو رم بالاتر خبر کودتا را می‌دهد. گل از گل حضرات می‌شکفت. فوری «مصاحبه» خبر می‌کنند. ساعت هفت و نیم بعد از ظهر (حدود ساعت ده به وقت ایران)، شاه مصاحبه می‌کند تا بگوید که از او می‌دانستم که «ملت» مرا انتخاب می‌کند. حتماً قیافه روزولت هم یک لحظه از نظرش محو نمی‌شود!

در ایران، سران حزب نوده از صبح سرگردان مانده‌اند. همانطور که

دیدیم نبودشان بعدها نوشتند که ما از کودتا «تا خود روز ۲۸ مرداد اطلاعی نداشتیم». پیش از ظهر که ناآرامیها شروع می‌شود، به مصدق تلفنی می‌زنند. مصدق هم می‌گوید که دولت بر اوضاع مسلط است. اما ناآرامی و اغتشاش در شهر بالا می‌گیرد. فعالان غربی هم از روز پیش و به دنبال کتک کاریهای خیابان اسلامبول و نادری همچنان در انتظار رسیدن «دستور از بالا» هستند و فشار می‌آورند. کمیته مرکزی، به گفته یکی از مشاوران نزدیک آن، به بحث درباره سخنان مصدق می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که این دهمی است برای سرکوب و از بین بردن حزب توده: مصدق سازش کرده است و با موافقت اوست که این کودتا صورت می‌گیرد. بنابراین اگر حزب توده الان اقدامی بکند خودکشی است. پس نباید در جریان دخالتی کرد. کمیته مرکزی تصمیم می‌گیرد (در قطعنامه‌های پلنوم وسیع کمیته مرکزی، پنجم تا بیستم و هشتم تیر ۱۳۳۶، تصریح هم می‌شود که این تصمیم به اتفاق آراء گرفته شده) که به افراد و مسئولان حزبی و تشکیلاتی اطلاع بدهد که دیگر در انتظار کسب دستور نباشند و در قطعنامه‌های یاد شده می‌خوانیم که به آنها توصیه می‌کنند که «به خانه‌ها» بروند و خانه‌ها را «از اسناد و مدارک حزبی» پاکسازی کنند چرا که همه جریان خیمه‌شب‌یازی است که با موافقت مصدق مازشکار برای به مسلخ کشیدن حزب توده به راه افتاده است! این دستور ساعت دو بعد از ظهر صادر شده است. اما چند ساعت بعد که از موضوع حمله به منزل مصدق و مقاومت محافظان و نگهبانان او مطلع می‌شوند متوجه می‌شوند که تجزیه و تحلیل قبلی اشتباه بوده است و مصدق در جریان کودتا نقشی نداشته است. حالا ساعت از سه بعد از ظهر هم گذشته است و با آن دستور ساعت دو بعد از ظهر، همه ارتباطات قطع شده است و کمیته دیگر به این نتیجه می‌رسد که برای آن روز، کاری از حزب ساخته نیست. اما از قبل قرار بوده است که در روز جمعه سی‌ام مرداد تظاهراتی بر پا کنند. بنابراین تصمیم می‌گیرند آماده شوند و حمله متقابلی و شاید ضد کودتا را در آن روز عملی کنند. در روز جمعه هم افراد در نقاط مختلف شهر جمع نمی‌شوند بطریقه‌ها و سلاحها در ماشین‌ها انتظار می‌کشند. باید «دستور» برسد. تا اوایل بعد از ظهر، همه انتظار

می‌کشند. اما کمیته در بحثهای خود به این نتیجه رسیده بود که این نظا هرات عملی نیست و کودتا تثبیت شده است و در نتیجه در حدود دو بعد از ظهر جمعه، بالاخره به افراد خود دستور پراکندگی می‌دهد. شعر م. آزر م «شب بد، شب دژ، شب اهرمن»<sup>\*</sup> آغاز شده است. آنتونی آیدن وزیر خارجه انگلیس در آن ایام در میان جزایر یونان، در دریای مدیترانه، دوران نقاهتش را می‌گذرانده است و در آنجاست که خیر سقوط مصدق به او می‌رسد. وی در خاطراتش می‌نویسد: «آن شب را با خاطری آسوده خفتم».

پنج شنبه ۲۹ مرداد: مصدق و یارانش تا صبح را در آن زیرزمین بیتوته می‌کنند. حدود چهار و نیم، پنج صبح مصدق می‌گوید من باید خود را معرفی کنم. دیگران را آزاد می‌گذارد که هر چه می‌خواهند بکنند و هر که می‌خواهد برود، برود. همراهان عبارتند از مهندس رضوی، مهندس معظمی، مهندس زیرک زاده، (که پایش شکسته است)، مهندس حبیبی، نریمان، دکتر صدیقی و دکتر شایگان. به گفته دکتر صدیقی «دوستان درباره برتامة شخصی و آتی خود مشورت می‌کردند». مهندس حبیبی می‌گوید: «فردا صبح هریک به طرف مقصد خود حرکت

\* شب بد، شب دژ، شب اهرمن

وقاحت بشادی بدریده دهن

شب نور یاران، شب شعبده

شب خیمه شب بازی اهرمن

شب گرگ در پوستین شبان

شب کاروان داری راهزن

شب سالروز جلوس دروغ

شب یادبود بلوغ لجن

شب گوی بویزن چراغان شده

فضاحت به شیپور هانوسه زن

شب شب چرانی به فرمان رجو

شب نور اهریمن و سوگ من

کردیم»<sup>۷۸</sup>. به گفته دکتر شایگان «زیرک زاده که پایش شکسته بود و مهندس رضوی به یکی از خانه های اطراف پناه بردند». دکتر صدیقی می گوید: «من در کنار رئیس دولت خودمان باقی خواهم ماند که اگر هر انتضافی بیفتد نگویند که وزیر کشور رئیس خود را تنها گذاشت. آقای دکتر شایگان هم که قبلاً قصد رفتن داشتند، پس از چند دقیقه ای به آن زیرزمین بازگشتند و گفتند کلام تو مرا از رفتن باز می دارد و من هم می مانم که هر چه می شود برای همه بشود»<sup>۷۹</sup>. مهندس معظمی هم روانه منزل مادرش می شود که در همان چند قدمی است. مصدق در کوچه مانده است. دکتر صدیقی و دکتر شایگان هم هستند. تصمیم می گیرد که به خانه مادر مهندس معظمی برود. در محکمه، مهندس معظمی می گوید: «آنها هم بعد از پنج دقیقه آمدند» (جله ۲۵، ص. ۶۲۲). و مصدق هم ورود خود و همراهان را به خانه شرح می دهد: یکر است به طبقه اول می رود. به مهندس شریف امامی تلفن می کند که ترتیب معرفی آنها را بدهد. شریف امامی پاسخ می دهد که ماموران شب، ساعت ۸، خواهند آمد.

حدود پنج بعد از ظهر مامورین آگاهی می رسند. مصدق را با ماشینی به شهر بانی سپس به باشگاه افسران می برند. کمی بعد، ماشین دیگری هم می آید و دکتر شایگان، مهندس معظمی و دکتر صدیقی را هم به باشگاه افسران می برند. مهندس معظمی شش شب در باشگاه افسران در خدمت ایشان است (جله ۲۵، ص. ۶۲۳). اما دکتر شایگان را به اداره پلیس می برند. مصدق که تصور می کند «او را برای اعدام برده اند» اعتصاب غذا می کند و می گوید تا شایگان را نیاورید «اعتصاب غذا را نمی شکنم». مجبور می شوند شایگان را به باشگاه افسران بازگردانند. این اولین اعتصاب غذای مصدق در دوران پس از کودتا است. سلاح تازه ای برای مبارزه.

زاهدی جای پای خود را محکم می کند که همه بدانند: «کشتیبان را سیاستی دگر آمده» است. به شاه تلگرافی می کند که «در انتظار

(۷۸) مصاحبه با مهندس حبیبی، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

(۷۹) گفتگوی دوستانه با استاد غلامحسین صدیقی، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.



موکب همایونی یا ییصبری دقیقه شماری» می‌کنیم. همان روز شاه هم جواب می‌دهد: «به نام قادر متعال، من از پشتیبانی مردم ایران نسبت به من و دفاع آنها از قانون اساسی صمیمانه سپاسگزارم. من کلیه افراد ارتش و تمام ماموران غیرنظامی و همه مردم ایران را به متابعت از اوامر جناب آقای فضل‌الله زاهدی که طبق قانون اساسی به ریاست حکومت ملی و قانونی ایران از طرف من تعیین شده دعوت می‌کنم. من بیدرنگ به ایران برمی‌گردم. خدا حافظ ایران و مردم ایران».

\* \* \*

مصداق روزی در گفتگوبا بشیر فرهمند گفته بود «دعا کن این نهضت شکست نخورد زیرا اگر شکست بخورد سالها اجانب تسمه از گرده این ملت خواهند کشید»<sup>۸۱</sup> و اکنون دوره تسمه کشی داشت شروع می‌شد. بعدها که بسیاری وقایع آن روزها را به یاد آوردند نتوانستند از ممت و مجانی بودن پیروزی کودتا تعجب نکنند. شایگان در نگاهی به گذشته می‌گوید: «البته یا وقایعی که بعد [از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد] اتفاق افتاد معلوم شد که اگر عکس العمل دولت شدیدتر بود شاید می‌توانست از کودتای دوم جلوگیری کند»<sup>۸۱</sup>. دکتر صدیقی در پاسخ این سؤال که آیا می‌شد جلوی کودتا را گرفت می‌گوید: «شاید ولی نه زیاد مطمئن»<sup>۸۲</sup>. خسرو قشقایی می‌گوید «می‌دانستم که حادثه حادی اتفاق خواهد افتاد و خودمان را بسیج کرده بودیم و امید داشتیم که مصداق از ما نیرو بخواند. در تهران هم تعدادی تفنگچی حاضر و آماده داشتیم و منتظر بودیم که اگر عملی در تهران انجام شد به صورت پارتیزان وارد عمل شویم» و بعد صحت‌های تظاهرات تهران را تا ظهر ۲۸ مرداد شرح می‌دهد و نتیجه می‌گیرد: «این بود جریان ۲۸ مرداد تا ظهر. و واقعاً فکر می‌کنم اگر ۵۰ تیر می‌انداختم همه شان درمی‌رفتند»<sup>۸۳</sup>.

در اینجا نمی‌خواهیم به بحث در علل شکست نهضت ملی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پردازیم. این سخن درجایی دیگری باید دنبال شود. تنها بگوییم که در بیشتر

(۸۰) پای صحبت بشیر فرهمند... یادشده، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

(۸۱) مصاحبه با دکتر شایگان، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

(۸۲) گفتگویی دوستانه با استاد غلامحسین صدیقی... پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

(۸۳) مصاحبه و دیدارو گفتگوبا خسرو قشقایی... پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

نوشته‌هایی که به این موضوع اختصاص یافته، نویسنده‌گان یا نوعی تلقی دو بخشی از نیروهای ضد کودتا را در ایران آن روز ارائه می‌دهند: از سویی دولت مصدق و از سوی دیگر حزب توده. اشاراتی که پیش از این آمد و روشن کننده سیاست این حزب تا آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد بود نشان می‌دهد که گردانندگان این حزب همچنان مصدق را دشمن خود می‌دانستند و به میارزه او با استعمار و امپریالیسم و دربار و ارتجاع عقیده‌ای نداشتند و او را هر زمان قادر می‌دیدند که حيله و تزویری ساز کند و با امپریالیسم و نوکرائش از در سازش درآید و در این میان «حزب طبقه کارگر» را هم قربانی کند! در یکی از جلسات محکمه، مصدق از اخلا لگران صحبت می‌کند: «این اخلا لگران، این توده دو قسم است: توده‌ای انگلیسی و توده‌ای روسی... بنده هیچ نگران نبودم که حزب توده... بتواند دولت را ازین ببرند... یک جمعیتی هستند که جمع می‌شوند نمره می‌کشند: نگرانی من از توده نبود...» (جلسه ۲۳، ص ۵۷۳) «ما نگرانی از احزاب دست چپ نداشتیم. احزاب دست چپ نمی‌توانستند با قوه دولت مخالفت کنند» (جلسه ۲۳، ص ۵۷۲). «صاف، راست، پوست کنده من به شما دادستان محترم و همه اشخاصی که اینجا هستند عرض می‌کنم نگرانی بنده از همین پیش آمدی بود که روز ۲۸ مرداد شد» (جلسه ۲۳، ص ۵۷۴).

و این، پیش آمد، یعنی انجام کودتایی به دست آمریکا و انگلیس و به دستیاری شاه و دربار و حامیان نظامی و غیر نظامی. مصدق در دادگاه به اشاره و تصریح از نقش خارجیان در کودتا صحبت می‌کند: نخست می‌گوید که کودتای ۱۲۹۹ ساخته و پرداخته انگلیسیها بود و آنان بودند که رضاخان را بر سر کار آوردند؛ سپس می‌گوید در ۲۸ مرداد هم جزاین کاری نشد و این بار پسر بود که به یاری و معاضدت خارجیان تخت سلطنت را باز می‌یافت! اما جلوگیری از تحقق این «نگرانی» به یاری دستگاه‌های دولتی امکان پذیر نبود. آنچه در طول حکومت مصدق، توطئه‌ها را بی اثر کرده بود نیروی عظیم طبقات زحمتکش مردم بود که هر بار به میدان می‌آمدند و توطئه‌ها را خنثی می‌کردند. این نیرو در احزاب و گروههای هوادار مصدق تشکل یافته بود و یا به رهنمود و همراهی این سازمانها بسیج می‌شد. آنچه در ۲۸ مرداد همه کارها را بر کودتاجیان آسان کرد این بود که احزاب و سازمانهای هوادار مصدق، برخلاف گذشته، برای بسیج مردم و دفاع و حمایت از دولت به این اکتفا کردند که به دیدار رئیس دولت روند و از او اجازه بخواهند. مگر در سی ام تیر و نهم اسفند کسی بر تحصیل چنین اجازه‌ای فکر کرده بود؟ احزاب بودند که گام پیش می‌گذاشتند بیانگر خواست عمومی می‌شدند و از همین رو در این

عمل خود از یاری و مشارکت فعال مردم نیز بهره می‌گرفتند. در فضای کودتایی تابستان ۱۳۳۲، نیز تنها با ایجاد کمیته‌ها و هسته‌های محافظت و مقاومت و تجهیز نیروهای هوادار مصدق در ارتش، ادارات، کارخانه‌ها و... بود که می‌شد به سرعت و قاطعیت راه را بر آشوبگران بست و روزولت و زاهدی و شعبان جعفری و یارانش را به روز سیاه نشانند. سرگرد اسماعیل علمیه در پایان نامه وصیت گونه‌اش سؤالاتی را طرح می‌کند که آنروز و بعدها در اذهان بسیاری بود. او می‌نویسد:

«خبط دیگر دولت مصدق که علت آن برای من مکشوف شده است بی‌خبر گذاشتن ملت در آن روز بود. می‌بایست اولاً اداره رادیو حفظ گردد. ثانیاً از ساعت ۸ یا ۹ صبح که آثار تشنج هویدا بود با دادن اعلامیه‌ها مردم را با خیر نمایند که اجتماع نموده تظاهر کنندگان را که عده آنها در مقابل یکصد هزار نفری که به دولت رأی داده بودند چیزی نبود. هر کدام تفرقه می‌انداخت در زیر تفرقه می‌ماندند، خبر کنند. از طرف نهضت ملی و احزاب ملی هیچ گونه اعلامیه‌ای صادر نشد. مردم بدون سرپرست و حیران بودند. ششیده شد که بازار آن روز خیلی مقاومت کرد و از مهاجمین هر که آمد به بازار برود متفرق کرده‌اند نگذاشته‌اند به آنجا وارد شوند. هنوز هم با وجود اعلامیه‌های مکرر دولت، حاضر به باز کردن بازار نشده‌اند...»

مقاومت در برابر کودتا از همان روز آغاز شد: مقاومتی وسیع و گسترده. مقاومتی که ماهها دولت زاهدی را در تزلزل و ناپایداری نگه می‌داشت. اما آنچه این مقاومت را به نتایج دلخواه نرساند باز هم عدم برنامه‌ای صریح و مدون برای مبارزه با رژیم بود. رژیم به حدی رسیده بود که هرگونه تصور امکان ادامه مبارزه در داخل چهارچوبهای قانونی آن، تصویری باطل و غیر واقعی بود. می‌بایست یا رسیدن روزهای بهتر را انتظار کشید و برای فریادهای بعدی، نفسها را در سینه حبس کرد (که این جز تسلیم طلبی و فرار از مبارزه چیزی نبود) و یا اینکه این اندیشه را پذیرفت که می‌باید مبارزه را از راههایی که قانون کودتاچیان «غیرقانونی» می‌دانست دنبال کرد. در این زمینه احزاب و سازمانهای ملی (و در اینجا حزب توده هم) در هفته‌ها و ماههای پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز نتوانستند ادامه طریق بنمایند و در نتیجه موج خروشان اعتراضها و اعتصابها، رفته رفته قدرت خود را از دست داد و فرسوده شد و روحیه انفعال جایگزین روحیه فعال و مقاوم گردید. مصدق در محکمه ضمن مدافعات خود به روشنی معلوم می‌دارد که از این پس، دیگر نمی‌توان با وجود شاه و

دار و دسته‌اش، به فکر مبارزه برای استقلال و آزادی وطن بود. و تأمین این هدفها ناگزیر از طریق مبارزه با شاه می‌گنجد. در چنین دستگاه و با چنین کسانی، نمی‌توان از اهمیت قانون و احترام آن صحبت کرد. اگر همه استدلالاتی را که مصدق در محکمه، گاهی به اشارت و زمانی به صراحت، بیان می‌کند بپذیریم چاره‌ای جز این نداریم که نتیجه بگیریم که از این پس ادامه راه او تنها در خارج از نظام سیاسی حاکم ممکن است و نه از داخل آن. در سالهای بعد نیز بی‌ثبوتی کوششهایی که برای ادامه مبارزه در چهارچوب رژیم صورت گرفت و طنین فراوان مبارزاتی که در خارج از کشور، خاصه به همت دانشجویان، سازمان یافت و بالاخره شروع مبارزات مسلحانه از سالهای میانی دهه چهل نشان داد که تنها ازین طریق است که می‌شد راه مصدق را ادامه داد. بی‌معنا نیست که بسیاری از نخستین کسانی که در راه مبارزات مسلحانه گام نهادند از جمله افرادی بودند که اواخر دهه سی «مبارزه قانونی از داخل رژیم» را تجربه کرده بودند و پس از جمع‌بندی این تجربه، قهر سلاح را بر سحر کلام رجحان داده بودند. اگر این جمع‌بندی، در پاییز ۱۳۳۲ صورت گرفته بود، چه بسا که تاریخ ایران یک نسل جلوتر می‌افتاد. اما این دیگر بحثی است از مقوله بحث «اگر دماغ کلنوپاترا بزرگتر بود...» و می‌دانیم که در تاریخ هم «اگر» را کاشتند و مسبز نشد. در اینجا هم غرض ارائه و ادامه چنین بحثی نیست بلکه تنها می‌خواهیم به این مسئله اشاره کنیم که چگونه عدم یک تحلیل سیاسی واقع بینانه از شرایط ایران در تابستان و پاییز سال ۱۳۳۲ موجب آن شد که کودتایی به آسانی صورت گیرد و به همان آسانی نیز بتواند مستقر و تحکیم شود و لحظه درهم شکستن قدرت کودتا که همه در خارج و داخل، انتظار آن را داشتند هرگز فرا نرسد: تفاوت میان گفتار سیاسی قاطع مصدق در محکمه و گفتار سرگردان احزاب و نیروهای مخالف کودتا (اعم از حزب توده که در روز سی مرداد از تثبیت کودتا صحبت می‌کرد و در مرداد سال بعد، سازمان نظامی خود را دو دستی تقدیم می‌کرد و در زمستان همان سال دبیرکاش خطاب به اعضاء پیام می‌فرستد که:

«شما باید بدانید که دیر یا زود دستگیر خواهید شد». پس «نمونه کار من سرمشق همه باید باشد: بلافاصله بعد از دستگیر شدن تنها یک جا را بلد بودم و آنجا مخفیگاه مهندس علوی بود که محل تشکیل جلسات هیئت اجرائیه هم بود. فوراً در جیب نشسته آنجا را شخصاً به مقامات انتظامی نشان دادم و باین نتیجه مهندس علوی هم گرفتار و حزب کاملاً بدون رهبری شد»<sup>۸۴</sup>.

و یا احزاب و سازمانهای هوادار مصدق که در پاییز ۳۲ در انتظار تکرار تاریخ بودند و سی تیر دیگری را جستجو می‌کردند و در زمستان همان سال در انتخابات مجلس شورا شرکت می‌کردند در حسرت اینکه با پیروزی خود، تاریخ را تکرار کنند و دوباره میارزات مجلس شانزدهم را از سر بگیرند و در تابستان بعد فقط می‌توانستند در مخالفت با عقد قرارداد کنسرسیوم، به نوشتن چند جزوه و اعلامیه و رساندن مطلب به نمایندگان ظاهرالصلاح مجلس دلخوش دارند نشان می‌دهد که اینان از تدوین خط مشی سیاسی منجم و منجم‌های که بتواند نهضت ملی را در این مرحله از تکامل خود رهتومون شود عاجز ماندند.

اقا زاهدی و اربابانش در کار خود دچار عجز و سرگردانی نشدند. آمریکائیان از همان هفته های نخست دوران کودتا به «پیاده کردن» اصول الگویی در ایران پرداختند که کارشناسان «دنیای آزاد» برای توسعه کشورهای عقب مانده ندارک دیده بودند. الگویی که همچنان پایدار ماند و چهار چوب اصلی تغیر و تحول ایران را تا ۱۳۵۷ تعیین نمود (آنچه در سالهای نخست دهه چهل و با عنوان خنده آور «انقلاب سفید» صورت گرفت در واقع کوششهایی بود که هیئت حاکمه ایران انجام داد تا برخی موانع را که بر سر راه اعمال این «الگوی توسعه» وجود داشت (و از جمله مالکیت زمینهای کشاورزی) از میان بردارد و راه تحقق این «الگوی توسعه» را هموارتر سازد. تنها تصادف تاریخی نیست که در این ایام وزیر دارایی کابینه کودتا، بر مسند نخست وزیری تکیه می‌زند. تاریخ را تداومهایی است).

برای روشن کردن این معنا و همچنین یادآوری فضای سیاسی و اجتماعی «دوران محکمه» به سرعت آنچه را که در ایران و در رابطه با ایران در هفته های نخست پس از کودتا روی می‌دهد<sup>۸۵</sup> به خاطر آوریم:

۸۴) گذشته، چراغ راه آینده، یادشده، ص. ۶۴۴.

۸۵) پیش از این گفتیم که درباره کودتای ۲۸ مرداد، نوشته های بسیاری در دست است و به برخی از بهترین آنها نیز اشاره شد. در اینجا نیز برخی دیگر از این نوشته ها ذکر می‌گردد:

شایگان، سیدعلی: آخرین شب زمامداری دکتر مصدق، خاطرات ۲۸ مرداد، روشنفکر، ۲۷ خرداد ۱۳۳۳.

صدیقی، غلامحسین: جزئیات جالب و شنیدنی از دستگیری دکتر مصدق.

خاطرات ۲۸ مرداد و ایام زندان، روشنفکر، ۳ تیر ۱۳۳۳.

من مصاحبه و شرح خاطرات اردشیر زاهدی، نصیری، فرزاتگان، سرگرد خانم در

شاه از شرکت «ک. ل. م.» هوایمایی اجاره می‌کند و روز جمعه سی مرداد ساعت نه و نیم صبح اتریم به ایران پرواز می‌کند. خودش می‌نویسد: «در بازگشت مورد استقبال گرم و پرشور طبقات مردم قرار گرفتیم: هیجان طبیعی مردم در آن روز غیرقابل وصف بود» همان شب ساعت ۹ بعد از ظهر، از رادیوپرسیا می‌به «عملت خدایرست، مین دوست و شرافتمند ایران» می‌فرستد تا بگوید «از بدو مبارزات ملی اخیر که پشتیبانی از آن فراموش شدنی نیست [پشتیبانی چه کسی از مبارزات ملی اخیر فراموش شدنی نیست؟ معلوم نیست این ابهام، از ضعف انشای مفوکانه سرچشمه می‌گیرد و یا اینکه هنوز جرأت نمی‌کند که خود را پایه گذار مبارزات ملی و ضد استعماری ایران بداند؟] حملات افراد فرومایه را با خونسردی تلقی کردیم...»

بست تهران، ۲۸ مرداد ۱۳۳۳.

متن مصاحبه و شرح خاطرات حاج مصطفی مقدم در آسپای جوان، مرداد ۱۳۳۳.  
متن مصاحبه و خاطرات مرتبیه نصیری در تهران مصور، ۲۸ مرداد ۱۳۳۳ و همچنین در خواننده‌نیا، شماره ۹۶ سال ۱۴، ۱۳۳۳، ص. ۱۰-۹.

متن مصاحبه و شرح خاطرات سروان داور پناه، از محافظان منزل دکتر مصدق، اطلاعات، ۹ اسفند ۱۳۵۷ و ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

متن مدافعات باتمانقلیچ در دادگاه انقلاب، انقلاب اسلامی، ۱۳ آذر ۱۳۵۹.  
سلسله مقالات. درباره «کودتای ۲۸ مرداد»، انقلاب اسلامی، از ۲۸ مرداد تا ۲۸ شهریور ۱۳۵۹.

برخی از نوشته های خارجیان و از جمله فصلی از خاطرات لیدن، درباره ۲۸ مرداد توسط محمود نفیسی گردآوری و ترجمه و بوسیله انتشارات امیرکبیر منتشر شده است (نگاه کنید به ۲۸ مرداد، امیرکبیر، ۱۳۵۸). نقش دولت محافظه کار چرچیل در تدوین و اجرای طرح «آجاکس» که براندازی مصدق را هدف داشت تا این اواخر به درستی شناخته نشده بود. کتاب روزولت و توتیف آن به درخواست وزارت خارجه انگلیس و بحثهایی که این کتاب برانگیخت از میزان مداخلات انگلیس تصور صحیحتری به دست داد. در این زمینه می‌توان به مقاله ای که روزنامه گاردین به مناسبت مرگ محمد رضا بهلوی انتشار داد مراجعه کرد و همچنین به مقاله زیر که نام برخی مسئولان اصلی دستگاه جاسوسی انگلیس را ذکر می‌کند و ضمناً می‌نویسد که توطئه قتل افشارطوس نیز بوسیله عمال دستگاه جاسوسی انگلیس صورت گرفت:

و در همین مجله مصاحبه با ایورلند (W. C. Everland) جاسوس سابق سیا

اکنون نسبت به خود نظر کینه‌خواهی نداشته و در قلب صاف من [و چرا نه «مای» ملوکانه؟] جز عفو و اغماض حس دیگری وجود ندارد. ابقا درباره تجاوز به قانون اساسی که به حفظ آن موگند یاد کرده‌ام [باز هم سرگردانی در میان انتخاب صیغه اول شخص متکلم و یا اول شخص جمع. این سرگردانی تا بهمن ۱۳۵۷ نیز همچنان ادامه دارد و از مشخصات سبک ایشان به شمار می‌آید] و چه بسا کسانی که آن سوگند را فراموش کرده‌اند (کدام سوگند را؟، سوگند گوینده را یا سوگند خودشان را؟) و درباره از هم پاشیدن ارتش و عدم احترام به شعائر ملی نمی‌توان اغماض نمود».

روز اول شهریور، یکشنبه، زاهدی، دولت خودش را به شاه معرفی می‌کند. همان روز کرمیت روزولت هم با شاه ملاقات می‌کند. صحبت از مجازات مصدق است و بعد هم روزولت باقیمانده پولهایی را که بابت مخارج کودتا آورده بود و مصرف نشده بود به شاه می‌دهد (روزولت کودتا و خمد کودتا، صفحات ۲۱۲-۲۱۳) و «اجازة مرخصی» می‌خواهد. در راه بازگشت به وطن، چرچیل هم در لندن چه سپاسگزاربها که از او نمی‌کند و به این نامدار می‌گوید که واقعاً نسب از دوکس دارد: هم از عمو و هم از پدر بزرگ:

درباره مخارج کودتا، بعدها بحثهای زیادی می‌شود. روزولت مرتب خودستایی می‌کند که کار را ارزان تمام کردم: صد هزار دلار، البته صد هزار دلار آن روزها پولی بود. نرخ دلار غیر رسمی از ده تومان هم تجاوز می‌کرد و بنابراین اسکناسهایی که روزولت می‌گوید در گاو صندوق ستادم گذاشته بودم به آسانی به حدود یک میلیون تومان می‌رسید و در ایران آن روز، این مبلغ ناچیزی نبود. اما مثل اینکه قضیه پولها به اینجا ختم نمی‌شود: چندی پیش از کودتا، یکی از ماموران سیا به سران قشقایی پیشنهاد می‌کند که اگر زاهدی را ببرند و نگه دارند شش میلیون دلار به آنها می‌دهد که البته سران قشقایی هم جریان را به مصدق خبر می‌دهند (از مصاحبه یاد شده با خسرو قشقایی). دکتر مصدق خود نیز در دادگاه به استناد روزنامه «لوموند» شماره چکی را ذکر می‌کند به مبلغ سیصد و نود هزار دلار که ادوارد. گ. دونالی در بانک ملی ایران به ریال تبدیل کرده و به خرج کودتا رساند. (بعدها، در نوشته‌های نویسندگان دیگر، یک صقر به این عدد اضافه می‌شود و گفتگو از چک یک میلیون دلاری می‌شود. در مقاله ادوارد مابلیه در روزنامه لوموند ۳ نوامبر ۱۹۵۳ و در دفاعیات مصدق، مبلغ چک سیصد و نود هزار دلار است البته کوششی هم شد تا از بایگانی را کد بانک ملی ایران سابقه امر را به دست آوریم که متأسفانه حاصلی

نداد). بالاخره در زمان نخست وزیری علی امینی، برادر او، ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار تا ۲۵ مرداد، نامه‌ای انتشار داد و نوشت که برادرش به او گفته است که آمریکاییان ۵ میلیون دلار پول داده‌اند و یک میلیون دلار آن هم به حساب او ریخته شده است. دکتر امینی هیچگاه در این باره توضیحی نداد و اظهارات برادر را تکذیبی نکرد؛ اما می‌دانیم که پس از کودتا، «کمک بلاعوض آمریکا» به اقساط پنج میلیون دلاری به دولت داده می‌شد.<sup>۸۶</sup> بالاخره می‌دانیم که در روزهای ۲۷ و ۲۸ مرداد، کودتاچیان که دیگر فرصت تهیه ریال را نداشتند (و یا به قول مدیر کل وقت بانک ملی، بانک از تبدیل پول آنها خودداری کرده بود) به توزیع دلار پرداختند. ناظری می‌گفت: روز بیست و هفتم در منزل کی‌منش، در قلهک، چمدان دلار را باز کردند و میان «خلق خدا» پخش کردند. دیگری می‌گفت که پس از کودتای ۲۸ مرداد، گردو فروش چهار راه حسن آباد از جیب خود مثنی دلار درآورده بود و می‌پرسید: «اینها به چه دردی می‌خورند؟». در هر حال، بحث درباره «هزینه کودتا» را می‌توان همچنان ادامه داد: صد هزار دلار، ده میلیون دلار و یا حتی به قولی ۱۹ میلیون دلار (مقاله فرد کوک «Fred Cook» درباره سازمان سیا در هفته نامه آمریکایی نیشن «Nation»، ۲۴ ژوئن ۱۹۶۱)؟. وقتی در ۱۹۶۲ در مصاحبه‌ای تلویزیونی از آلن دالس رئیس سازمان سیا در زمان کودتا، پرسیدند که راست است که سیا، مصدق را برانداخت و برای این کار میلیونها دلار هم خرج کرد. وی پاسخ می‌دهد آری، مصدق را برانداختیم اما اینکه می‌گویند خرجش زیاد شد «کاملاً نادرست است»<sup>۸۷</sup>. در هر حال آن روزها که حقوق دولتی یک مهندس دویست و پنجاه تومان بود و مدیر کل بانک ملی، سه هزار تومان حقوق و مزایا می‌گرفت و مدیران کل هزار تومان هم حقوق نداشتند، ده تومان پول بود و با یک میلیون تومان خیلی کارها می‌شد کرد. اگر سرنوشت پرداختهایی که ابوالقاسم امینی به آنها اشاره می‌کند را با «سکوت، علامت رضا»ی برادر ایشان معلوم بدانیم این مبلغ را باید به حساب «قدردانی»

(۸۶) مجله خواندنیها در شماره ۱۸ مهر ۱۳۳۲ خود مقاله‌ای را از مجله اویروانور (اول اکتبر ۱۹۵۳) ترجمه می‌کند. خبرنگار این مجله فرانسوی از تهران گزارش می‌دهد که آمریکاییان کمک خود را به اقساط و از قرار ماهیانه ۵ میلیون دلاری پرداختند. بنابراین شاید یک قسط از کمک بلاعوض باشد که به حساب حضرات ریخته شده؟

(۸۷) به نقل از: David Wise and T.B. Rass: The Invisible

government. London, 1964, p 113.



اربابان از عمده و اکثر خود، آنها در بعد از موفقیت کودتا، بگذاریم. واقعاً ممکن است که در اینجا، روزولت دروغ نگوید؟ البته «والله اعلم بحقایق الامور».

حالا خانه ۱۰۹ خیابان کاخ و خانه های اطرافش به خوابه ای تبدیل شده بود. دار و دسته دکتر بقایی هم «پیروزمندان» ذوق ادبی خود را به کار انداخته اند و بر دیوار خانه مصدق پارچه ای آویزان کرده اند که ای عابرین بدانید که صاحب این خانه که «سرشب به سرا قصد نارنج داشت - سحرکه نه تن سر، نه سرتاج داشت»، و عابرین باخود می گفتند «اینست همان درگه...» و در همان حالی که سرلشکر بازشته، سپید می شد (۴ شهریور) در شهر سربازان و گروهبازان «به مغازه ها و دکانها مراجعه و اشیایی از قبیل کارد و چنگک و غیره را برای فروش ارائه» می دادند. رئیس ستاد ارتش و رئیس رکن دویه فکر چاره می افشند و در دهم شهریور بخشنامه ای به کلی مستقیم و محرمانه (شماره ۲۰۷۶) صادر می کنند که «این اشیاء متعلق به چند خانهای است که ملت آنها را خراب نموده است». و «این عمل گروهبازان و سربازان انعکاس بسیار بسیار نامطلوب در افکار عمومی مردم دارد و لطمه بزرگی به شئون سربازی و وجهه ارتش در انظار مردم وارد می سازد». پس فرماندهان «موظفند این موضوع را طی سخنرانی به کتیبه افراد و درجه داران بفهمانند و گوشزد کنند». اگر غفلت شود «سرباز و گروهبازان به شدیدترین وجهی تنبیه خواهد شد [کذا فی الاصل] بلکه سرگروهبازان آن سرباز و افسر فرمانده او نیز مورد مواخذه قرار خواهند گرفت [تکلیف گروهبازان نامعلوم مانده است]». در مورد اینکه سربازان و گروهبازان اگر «اشیاء متعلق به چند خانه» را نفروشد چه بکنند رهنمودی داده نشده است!

البته مسئله کودتایچیان فقط این نیست. باید «مشقر» شوند. طریق این استقرار را الگوی توسعه کذایی از پیش معلوم کرده است: باید طبقه متوسط به وجود آورد. برای این کار «اصلاحات ارضی» لازم است. باید صنعتی کرد آنها به کمک «سرمایه های خارجی». دولت هم نباید از حفظ «نظم» غافل شود آنها به کمک دستگاه مرکوب و ارتش و قوای انتظامی. و بعد هم همراه با این سیاست «دهنهای پنه» سیاست «درهای باز» را هم دنبال کند. بالاخره باید بداند که دنیا، دو اردوگاه است و اردوگاه او «جهان آزاد» است پس «پیمان دفاعی» هم امضاء کند. مسئله نفت هم که از نظر کودتایچیان حل شده است اما اشکال اینست که انگلیس و آمریکا هنوز در این مورد به توافق نرسیده اند پس باید بیصبرانه انتظار

کشید. و تا آنها به توافق برسند البته، آمریکا خرج دولت را می‌پردازد! در این کارها همه میانی آنچه را می‌بینیم که بعدها «الگوری توسعه ایران» نام گرفت: سرمایه خارجی، صنعت گستری، اصلاحات ارضی، سرکوب داخلی، نظامیگری و قزاق بازی، تحمیق، فشار، فحاحت، دزدی، جشن و همه اینها همراه با هدایت و حمایت آشکار و پنهان خارجی. در برابر اینها، البته اعتراض است. اعتراض مردم و سرکوب. و بازهم سرکوب و اعتراض و بازهم اعتراض و همیشه اعتراض. و صدای گلوته، و زندانیهای سر تراشیده، و کریچه‌پور که آتش زده می‌شود و فاطمی که در روی برنکار تیرباران می‌شود و بعدها افسرها...

اولین کارهای کودتاچیان غیر مترقیه نیست. اما امروز که نگاه می‌کنیم از سرعت آن در عجب می‌مانیم. در همان روزهای اول (۱۳۳۲/۶/۵)، با تصویبنامه‌ای، کلیه قوانین مصدق درباره دادگاههای نظامی لغو می‌شود و دوباره دادگاههای اختصاصی ارتش برای رسیدگی به جرائم «مقدمین علیه امنیت کشور» و «صاحبان عقاید اشتراکی» به راه می‌افتند: چند افسر نیروی دریایی که به جرم خرابکاری مطابق قوانین مصدق به حبس محکوم شدند دوباره در محکمه نظامی محاکمه می‌شوند تا تیرباران شوند! محکمه اختصاصی قزاقان به عنوان سلاح اصلی سرکوب رژیم به کار افتاده است. مصدق در این محاکم است که محاکمه می‌شود و همین محاکم است که طی یک ربع قرن بعدی، صدها و صدها مبارز و انقلابی را به زندان و جوخه اعدام می‌فرستند.

در پنجم سپتامبر آیزنهاور اعلام می‌کند که به دولت ایران چهل و پنج میلیون دلار «کمک مخصوص بلاعوض» خواهد کرد (بعدها، برخی می‌نویسند مطابق مقررات آمریکا، وی اصلاً چنین حقی را نداشته است). روز پانزدهم شهریور هم ثریا به «آغوش وطن» باز می‌گردد و هم هندرسن اعطای ۴۵ میلیون دلار «کمک فوق العاده و فوری و بلاعوض» دولت متبوع خود را به زاهدی اطلاع می‌دهد. اداره همکاریهای فنی آمریکا در ایران نیز اعلام می‌کند که تا آخر سال مبلغ ۲۳/۴ میلیون دلار در ایران خرج خواهد کرد. باید گشایشی در امور ایجاد شود.

آقای دکتر امینی وزیر دارایی کابینه کودتا در ۱۸ شهریور مصاحبه رسمی ترتیب می‌دهند و نحوه استفاده از کمک بلاعوض را تشریح می‌کنند: دلار را می‌فروشیم که کالا وارد کنیم و با پول فروش دلارها، خرج دولت را می‌پردازیم. استدلال ایشان شنیدنی است:

«تنها راهی که برای پوشاندن کسر بودجه به نظر می‌رسید استفاده

مبلغی از ۴۵ میلیون دلار کمک آمریکا برای بهبود وضع مالی بود. در این زمینه پس از مذاکرات مفصل با آقای رئیس اداره کمکهای آمریکا برای ایران و مشاورینشان توافق نظر حاصل شد و فعلاً مبلغ ده میلیون دلار از طرف اداره نامبرده به اختیار وزارت دارایی گذاشته می‌شود که برای واردات کالاهای مجاز درجه یک و دو سهمیه سال جاری فروخته شده و ریال حاصله از آن در اختیار وزارت دارایی خواهد بود. بدیهی است که استفاده از این ریالها برای تأمین کسر هزینه‌های جاری است... این کمک مادام که کسر بودجه تأمین نگردیده ادامه خواهد داشت و هر قدر در این زمینه صرفه‌جویی شود مازاد به مصرف کارهای عمرانی و تولیدی اختصاص داده خواهد شد»<sup>۸۸</sup>.

به این ترتیب «هزینه‌های جاری» مملکت را دولت آمریکا تأمین کرد. تنها نگرانی در این بود که نکند این دولت همان سیاست ارزی دولت مصدق را دنبال کند که می‌خواست آهسته آهسته بکوشد و نرخ خرید دلار را تا آخر سال ۱۳۳۲ تا ۹۰ ریال پایین بیاورد (تصویبنامه دولت در ۷ تیر ۱۳۳۲). در مرداد هم نرخ دلار را ۲ ریال تقییل داده بود و به ۶۶ ریال رسانده بود. این نگرانی‌ها را هم مدیر کل بانک ملی ایران با مصاحبه خود در ۱۸ شهریور سه روز پس از اعطای کمک، برطرف کرد: نرخ ارز تنزل نخواهد کرد.

اما داستان «فروش ارز برای واردات و مابقی قضایا» زمان می‌خواهد و کودتاچیان فرصت انتظار ندارند و راه نزدیکتری را انتخاب می‌کنند: نشر اسکناس. در ۱۲ مهر دولت تصمیم می‌گیرد که چک ده میلیون دلار را به بانک ملی بدهد و در عوض تا ۱۰۰۰ میلیون ریال به حسابش ریخته شود<sup>۸۹</sup> و بعدها در خرداد ۱۳۳۳، هیئت عامل بانک ملی ایران در گزارش خود به بیست و پنجمین مجمع عمومی صاحبان سهام<sup>۹۰</sup> می‌نویسد که «به استناد تصویبنامه ۱۲ مهر، مبلغ ۴۵۱/۵ میلیون ریال اسکناس به جریان گذاشته شد» و به این ترتیب میزان اسکناسهای منتشره که در سی ام مرداد ۱۳۳۲، ۱۰۹۲۰ میلیارد ریال بود در آخر آبان ماه به ۱۱۳۷۲ میلیارد ریال رسید. این میزان اسکناس احتمالاً از حدود احتیاجات اقتصاد ایران تجاوز

۸۸) مجله بانک ملی ایران، ش. ۱۳۹، مهر ۱۳۳۲، ص. ۴۴۰.

۸۹) مجله بانک ملی ایران، ش. ۱۴۱، آذر ۱۳۳۲، ص. ۶۲۲.

۹۰) مجله بانک ملی ایران، ش. ۱۴۷، خرداد ۱۳۳۳، ص. ۱۰۳.

می‌کرد چرا که در ۱۰ بهمن بانک تصمیم گرفت که مبلغ ۳۲ میلیون ریال اسکناس را از جریان خارج کند و در عوض یک میلیون دلار به دولت مسترد گردانند. با اینحال در پایان سال میزان اسکناس منتشر شده به ۱۱۳۳۹ میلیارد ریال بالغ می‌گردید (گزارش هیئت عامل بانک ملی ایران به بیست و پنجمین مجمع عمومی صاحبان سهام، یاد شده، ص. ۱۰۳). به این ترتیب کسانی که در محکمه، مصدق را به لعن و نفرین می‌گرفتند که چرا برای ادامهٔ مبارزه با استعمار اسکناس چاپ کرده‌ای خود با دست دیگر اسکناس به بازار می‌ریختند تا اموراتشان بگردد!

دومین چک از محل ۴۵ میلیون دلار «پول توجیبی آمریکا» در ۱۸ مهر در اختیار وزارت دارایی قرار می‌گیرد و حدود یکماه بعد ۲۱ آبان، روزنامه کیهان خبر می‌دهد که «تاکنون ۲۱ میلیون دلار از این کمک فوری به خرج رسیده است و قرار است ۱۳ میلیون دلار باقیمانده هم به مصرف ورود کالاهای ضروری برسند!» اما از قرار معلوم داستان کمکها، اینقدر بی دردسر ادامه پیدا نمی‌کند. خبرنگار مجله فرانسوی «اوبسرواتور» در مقاله‌ای که در اول اکتبر از تهران برای مجله خود می‌فرستد می‌نویسد: «آمریکاییها... در مقابل این ۴۵ میلیون دلار به زاهدی سه ماه مهلت دادند تا اولاً کمونیستها را سرکوب ساخته، زمین را تبدیل ایران را به یک ترکیه ثانی فراهم نماید، ثانیاً زمین حل مسئله نفت را در افکار عمومی فراهم ساخته روابط سیاسی ایران و انگلیس را تجدید کند، ثالثاً با انعقاد پیمانهای نظامی با ترکیه و آمریکا رسماً ایران را به «دنیای آزاد» ملحق سازد. ژنرال زاهدی برای دریافت کمک آمریکا وعده‌هایی در این خصوص داد ولی نتوانست کمک ۴۵ میلیون دلاری آمریکا را یکجا دریافت کند. آمریکاییها که دربارهٔ صحت عمل و پا کد امنی اطرافیان زاهدی و بعضی از وزرای کابینه او اطمینان نداشتند اعلام داشتند که کمک خود را به اقساط و از قرار ماهیانه ۵ میلیون دلار خواهند پرداخت و اگر مقصود آنها برآورده نشود هر وقت خواستند این کمک را قطع خواهند کرد»<sup>۹۱</sup>. اقا آمریکاییها کمک‌ها را قطع نکردند و بیشتر هم کردند: در آخر سال هیئت عامل بانک ملی ایران به مجمع عمومی صاحبان سهام خود گزارش می‌دهد که:

«از تاریخ ۲۲ شهریور که کمکهای کشورهای متحد آمریکا شروع گردید تا آخر سال به تدریج مبلغ ۳۴/۱ میلیون دلار برای ورود کالاهای طبقه اول و دوم... در اختیار بانکهای مجاز گذارده شده و نیز

«اخبارالیوم» قاهره در همان ایام به فارسی برگردانده می‌شود<sup>۱۱۵</sup>. خبرنگار دیگری نیز از تهران می‌نویسد: «وجود مصدق به صورت یک مسئله بضرع و لاینحل برای دولت فعلی درآمده»<sup>۱۱۶</sup>.

تا هفدهم شهریور مصدق در «باشگاه افسران» زندانی است<sup>۱۱۷</sup> و در آن تاریخ، در نیمه های شب، او را به «محل دیگری» انتقال می‌دهند<sup>۱۱۸</sup>. این «محل دیگر» که نام آن نخست در روزنامه‌ها ذکر نمی‌گردد، سلطنت آباد است. در اینجا، وظیفه زندانبانی مصدق، از جمله، به یکی از برادران آزموده محول می‌شود: واقعاً که بسیاری «خاتوادتا»، مصدق را دشمن می‌دارند!

در بیست و دوم شهریور شاه تعقیب و محاکمه ریاحی را تصویب می‌کند (جلسه ۶). در بیست و ششم شهریور یاز پرسی از مصدق در سلطنت آباد آغاز می‌شود و آزموده، دادستان ارتش، قرار بازداشت موقت او را صادر می‌کند. اعضای محکمه مصدق تعیین شده‌اند. ریاست دادگاه به عهده سرلشکر افخمی است که خود در ۲۸ مرداد با تانک به خانه مصدق حمله برده است. مصدق به قرار بازداشت اعتراض می‌کند. در اول مهرماه، دادگاه نظامی به ریاست سرلشکر افخمی به اتفاق آراء قرار بازداشت را تأیید می‌کند. جلسه دوم بازجویی ساعت ده و نیم صبح همان روز اول مهر تشکیل می‌شود.

در جلسه اول بازجویی (۲۶ شهریور) مصدق شغل خود را «نخست وزیر» می‌نویسد و در جلسه دوم به عنوان اعتراض، دست به اعتصاب غذا می‌زند. بازجویی جلسه دوم ساعت سه و نیم بعدازظهر تمام می‌شود. و جلسه سوم همان روز ساعت شش بعدازظهر شروع می‌شود و تا ساعت ده و نیم بعدازظهر ادامه می‌یابد. روز بعد (پنج شنبه دوم مهر) باز از ساعت ده و نیم صبح بازجویی آغاز می‌شود. سراسر

(۱۱۵) خواندنیها، ۱۱ مهر ۱۳۳۲.

(۱۱۶) خبرنگار مجله فرانسوی «اوبسرواتور» در شماره اول اکتبر ۱۹۵۳، به نقل از خواندنیها، شماره ۵، سال ۱۴، ۱۸ مهر ۱۳۳۲.

(۱۱۷) سلیم اللوزی خبرنگار مجله مصری المصور ادعا کرده است که «با پرداخت صد تومان رشوه»، دکتر مصدق را در باشگاه افسران ملاقات کرده است (نگاه کنید به خواندنیها، شماره ۵، سال ۱۴، ۱۸ مهر ۱۳۳۲) و در مقاله‌ای نیز به شرح این دیدار پرداخته است (به این مقاله متأسفانه دسترسی پیدا نشد).

(۱۱۸) شاهد، ۱۹ شهریور ۱۳۳۲.

پیشینه‌ای را که روز اول آذر صادر شده منتشر می‌کند. اقا روزنامه‌ها، هنوز کاملاً مهار نشده‌اند و کیهان که در اول آذر نوشته بود که این قرارداد با چنان سرعتی به امضاء رسید که «مایه تعجب است» در روز دوم آذر باز تاکید می‌کند که این مایه همان مایه کلاهبرداری و جاعل و شیاد است. سازمان برنامه بالاخره در همین زمینه توضیحی می‌دهد (کیهان ۸ آذر) که چون فروشنده عجله داشت یک قرارداد کلی با استابلس، مؤسسه واسطه، امضاء کردیم و فعلاً هم پانصد اتوبوس بنز می‌خریم هر کدام به قیمت ۹۰۰۰ دلار و این در همان روزهایی است که در محکمه مصدق، آزموده درباره حیف و میل پانصد هزار تومان مخارج سفر هیئت‌های اعزامی دولت مصدق به شورای امنیت و دیوان بین‌المللی لاهه داد سخن می‌دهد. بالاخره سخنگوی دولت هم در دوازدهم آذر به حرف می‌آید و بالحن گلایه آمیز نسبت به مطبوعات می‌گوید: «سرمایه داران خارجی به ایران اظهار تمایل کرده‌اند». یک شرکت آلمانی هم پیشنهاد ۲۰۰ میلیون اعتبار کرده «بعضی جرایم در اطراف آن مؤسسه آلمانی» اخیراً بعضی چیزها انتشار داده‌اند. «هیئت دولت به این نتیجه رسید که مطبوعات در چنین موقعیتی که کشور احتیاج کامل به جلب سرمایه‌ها و استفاده از اعتبارات صاحبان صنایع خارجی برای تولید کار و عمران و آبادی در کشور در بین می‌باشد [کذافی الاصل] مقتضی است این مصلحت عمومی را به بعضی نظریات خصوصی ترجیح»<sup>۹۶</sup> دهند. سخنگو دربارۀ سابقۀ مایه کلامی می‌گوید و نه ضرورت معامله اتوبوس را توجیه می‌کند و نه اشاره‌ای می‌کند به شایعاتی که بر سر زبانهاست و حکایت از این می‌کند که آتش بیار این معرکه اردشیر زاهدی بوده است، که پول کلانی از این معامله تصبیب شده است.

معامله «بنزها» سرآغاز فصل تازه‌ای از فعالیت سرمایه بین‌المللی و دلالت و واسطه کارانش را در ایران می‌گشاید. نه مایه استثناء است و نه زاهدی. از این پس قاعده اینست.

اقا آبان‌ماه، ماه رسیدن پیشنهادهای کمک مالی است: دولت فراتر از طرحی را تصویب می‌کند برای اعطای ۵ میلیارد فرانک اعتبار به دولت ایران. مدت این اعتبار پنج سال است و هر سال یک میلیارد فرانک آن در اختیار ایران قرار می‌گیرد که صرف خرید کارخانه‌ها و وسایل تولیدی و بهره‌برداری از معادن شود. دولت ژاپن هم به شرکتهای ژاپنی اجازه می‌دهد که اعتباری حدود ۱۵ میلیون دلار برای انجام

معاملات تجاری (و از جمله فروش کارخانه‌های قند) با ایران افتتاح کنند. نمایندگان صندوق بین‌المللی پول هم ۲۵ آبان وارد ایران می‌شوند تا وضع ارزی و پولی کشور را مطالعه کنند.<sup>۹۵</sup> البته در این حیطه و بیص دولت هم بیکار نمی‌نشیند. در ۲۶ آبان طرح جلب سرمایه‌های خارجی را تدوین می‌کند<sup>۹۶</sup> اما در انتظار تصویب طرح نمی‌شود سرمایه‌های خارجی را سرگردان گذاشت و بهمین منظور طبق تصوینامه‌ای در سوم آذر نحوه استفاده از ۵ میلیارد فرانک اعتبار اعطایی فرانسه را تعیین می‌کند و رسیدگی به این کارها را به سازمان برنامه محول می‌کند و بهمین سازمان هم اختیار می‌دهد که «اگر پیشنهادهایی نظیر پیشنهادهای کارخانه‌های فرانسه از کشورهای دیگر منجمله بلژیک و ژاپن و سوئیس... برسد سازمان برنامه به نمایندگی از طرف دولت قراردادهای مربوط را تهیه و به موقع اجرا بگذارد»<sup>۹۷</sup> در ۱۵ آذر نمایندگان صندوق بین‌المللی پول از ایران می‌روند و در ۲۵ آذر هم طرح جلب و حمایت سرمایه‌های خارجی به تصویب هیئت وزیران می‌رسد.<sup>۹۸</sup> در همین روز یک کمپانی خارجی هم تقاضای انحصار صید ماهی جنوب را کرده است. و دولت شوروی هم نگران ادامه مذاکرات برای حل اختلافات بین دو کشور است. روزنامه کیهان می‌نویسد: مذاکرات روز سه‌شنبه اول دی آغاز می‌شود و سفیر کبیر شوروی ریاست هیئت نمایندگی کشور خود را به عهده خواهد داشت. مذاکرات در روز ۲۴ مرداد قطع شده بود و حالا می‌بایست ادامه یابد. حرفها را نباید نیمه تمام گذاشت و بالاخره باید تکلیف طلاها را معلوم کرد. وقت طلاست و این طلا را نباید قربانی آن طلای دیگر کرد. مذاکرات اول دی (همان‌روزی که محکمه نظامی حکم محکومیت مصدق را صادر می‌کند) شروع می‌شود و تا تحویل طلاها ادامه می‌یابد.

این میان انگلیسها هم یقیناً می‌کنند، می‌خواهند تجدید روابط سیاسی با ایران زودتر صورت بگیرد، قضیه نفت هم حل شود تا آنها هم قدم جلو بگذارند و از آبادانی کشور سهمی ببرند. حل نفت به عهده فرستاده مخصوص آیزنهاور، هوور است که ۲۵ مهرماه به تهران می‌آید و تا اواسط آبان در تهران می‌ماند. مقامات ایرانی هر راه حلی را می‌پذیرند ولی مشکل مهم اینست که هنوز معلوم نیست که این

۹۵) مجله بانک ملی ایران، شماره ۹۴۱، آذر ۱۳۳۲، ص. ۶۲۴.

۹۶) کیهان، ۲۶ آبان ۱۳۳۲.

۹۷) مجله بانک ملی ایران، شماره ۱۱۴۲، دی ۱۳۳۲، ص. ۷۰۰.

۹۸) کیهان، ۲۶ آذر ۱۳۳۲.

«مقامات» بتوانند در مقابل موج اعتراض و عصبان مردم دوام بیاورند و یا نه؟ آقای هور از تهران به لندن می‌رود. محاکمه مصدق هفدهم آبان شروع می‌شود و روزنامه‌ها خیر می‌دهند که آقای هور صبح همانروز تهران را به مقصد لندن ترک کرده است! و در ضمن راه حل مسئله نفت هم پیدا شده. شرکتها به توافق رسیده‌اند. سفير فرانسه در ایران می‌گوید ما هم نفت می‌خواهیم و باید سهمی داشته باشیم (پس اعطای آن ۵ میلیارد فرانک اعتبار هم مثل سلام روستایی بی طمع نبوده) همان موقع مجله نایم می‌نویسد بهتر است آمریکا و انگلیس اختلافاتشان را کنار بگذارند و آقای نیکسون هم خیر می‌دهد که می‌خواهد بیاید ایران (۲۵ آبان).

برای انگلیسها، تجدید روابط سیاسی خیلی اهمیت دارد. می‌خواهند هر چه زودتر به ایران بیایند و در صحنه مذاکرات و فعالیتها حضور داشته باشند. زاهدی هم تمکین می‌کند تنها مشکل اینست که نمایندگان غیر مستعفی دوره هفدهم هنوز هستند و هنوز هم خود را نماینده مجلس و برخوردار از مصونیت پارلمانی می‌دانند. گاه هم در مجلس، دور هم می‌نشینند. زاهدی هم اول بار، در دهم شهریور با آنها دیدار و گفتگو داشته است. و از جانشانیهای آنها در «قیام ملی» تشکر کرده است. از این گذشته مجلس سنا هم که در زمان مصدق تعطیل شده بود، نخستین جلسه خود را در اول مهر تشکیل داده بود. البته، اینها همه بند گانند و خسرو پرست و از دولت هم حمایت می‌کنند: دوازدهم آبان کاشانی در تأیید و پشتیبانی دولت اعلامیه دیگری هم می‌دهد. مردم هم هیچ چیز این دستگاه و خاصه تصمیم به تجدید روابط را نمی‌پذیرند و اعتراض می‌کنند. این میان چندتن از نمایندگان غیر مستعفی هم به فکر این می‌افتند که با مخالفت با تجدید روابط، برای خود آبرویی کسب کنند. بقایای و کاشانی از آن جمله‌اند که اعلامیه‌هایی می‌دهند. اما حرف اینها دیگر مدتهاست که برای مردم بی اعتبار شده. زاهدی هم که روز یازدهم آذر با نمایندگان غیر مستعفی به گفتگو تشسته است و تصمیم دولت را به اطلاع ایشان رسانده است<sup>۹۹</sup> اعتنایی نمی‌کند. خاصه که در همین ایام در برمودا، سران سه دولت فرانسه، انگلستان و آمریکا، می‌خواهند به کنفرانس بنشینند و مسئله نفت ایران و روابط ایران و انگلیس نیز در کنار مسائلی چون دفاع از جهان آزاد و مسئله رابطه با شوروی در دستور مذاکرات است.<sup>۱۰۰</sup> دوازدهم آذر (چهارم دسامبر ۱۹۵۳)، کنفرانس آغاز می‌شود و در

(۹۹) شاهد، ۱۶ آذر ۱۳۳۲.

(۱۰۰) کیهان، ۹ آذر ۱۳۳۲.



روز پانزدهم آذر (۷ دسامبر) پایان می‌یابد. روزنامه‌ها در ۲۲ آذر خبر می‌دهند که بین چرچیل و آیزنهاور در «برمودا» راجع به کلیات حل مسئله نفت توافق حاصل شده است.<sup>۱۱۱</sup> ارزش سهام شرکت نفت ایران و انگلیس در بورس لندن که با کودتای ۲۸ مرداد رو به افزایش گذاشته بود افزایش بیشتری می‌یابد. در این فاصله، در چهاردهم آذر هم دولت زاهدی اعلامیه‌ای منتشر می‌کند و برقراری مجدد روابط سیاسی میان ایران و انگلیس را به اطلاع «هم‌میهنان عزیز» می‌رساند. پاسخ «هم‌میهنان» در تظاهرات ۱۶ آذر دانشگاه تهران متبلور می‌شود: نظامیان به محوطه دانشگاه می‌ریزند و در سرسرای دانشکده فنی دانشجویان را به آتش گلوله می‌بندند. قندچی، بزرگ‌نیا، شریعت رضوی شهیدان آن روزند. اعتراض دانشجویان به تجدید روابط با انگلستان و به آمدن تیکسون به ایران است. نیکسون دو روز بعد (۱۸ آذر) وارد تهران می‌شود. نیکسون از ژاپن می‌آید. در توکیو اعلام کرده بود که «برای حل مسئله نفت در تهران توصیه‌هایی به دولت ایران خواهم کرد».<sup>۱۱۲</sup> سر راه تهران هم هر جا که لازم بود توقیف کرده تا کمربند دفاعی علیه کمونیسم را محکم و برقرار سازد. حالا آمده است ایران که هم «کشته خود ببیند» که هنگام دروست و هم از جمله از ضرورت انعقاد پیمان تدافعی میان کشورهای منطقه صحبت کند. در نهم آذر روزنامه‌ها خیر داده‌اند که هفته‌نامه آمریکایی «نیوزویک» در شماره امروز خود نوشته است که ایران، ترکیه، پاکستان اساس سازمان دفاعی خاورمیانه هستند.<sup>۱۱۳</sup> مرحله تدارک «پیمان بغداد» آغاز شده است. در ۲۲ آذر هم روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، نوشته‌ای از هانری بایروود (H. Byrode) چاپ می‌کنند که نقش و وضع ایران را در سوق الجیشی عمومی «جهان آزاد» تشریح می‌کند. این روزها نیکسون در تهران است. نیکسون که می‌آید، شاه را می‌بیند، دسته گل بر مزار «شاه کبیر» می‌گذارد. زاهدی را می‌بیند. نمایندگان غیر مستحق مجلس را می‌بیند. در این مجلس، سناتورها هم هستند و آقای اورنگ نایب رئیس سنای برایش شعری گفته است که می‌خواند:

وز در ما در نسا شا آمدی  
که جمال من نظرگاه تو شد

خرم آن روزی که صحرا آمدی  
روز خوش بشکفتم آن روز بود

۱۰۱) کیهان، ۲۲ آذر ۱۳۳۲.

۱۰۲) اطلاعات، ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

۱۰۳) کیهان، ۹ آذر ۱۳۳۲.

شعر را برای نیکسون به انگلیسی ترجمه می‌کنند و ایشان هم حظ می‌برند<sup>۱۰۴</sup>. حتماً در ذهنشان شیخ اورنگ را والت ویتن ایران می‌دانند. در بعد از ظهر ۱۸ آذر هم همراهان آقای نیکسون به اتفاق آقای امیر ابراهیمی، وابسته مطبوعاتی دربار شاهنشاهی، به محکمه مصدق به تماشا می‌روند؛ علاوه بر هتشی نیکسون، خبرنگاران آموشیتدپرس و یونایتدپرس هم که در این سفر، نیکسون را همراهی می‌کنند در میان همراهان نیکسون در دادگاه دیده می‌شوند<sup>۱۰۵</sup>. صبح روز شنبه ۲۱ آذر یعنی در روز آخر اقامت نیکسون در تهران، آقای مصطفی کاشانی با او ملاقات می‌کند. اول روزنامه‌ها می‌نویسند که در این ملاقات، پسر «مراتب تاسف پدر خود را از اینکه مشارالیه نتوانسته‌اند به علت بیماری با آقای نیکسون ملاقات کنند به ایشان» می‌نماید و «آقای نیکسون هم اظهار امیدواری» می‌کنند «که حضرت آیت‌الله کاشانی نفوذ معنوی و روحانی خود را به منظور تأمین ثبات کشور به کار خواهند برد». خبر ملاقات با دو روز تأخیر منتشر می‌شود. اما روز بعد از انتشار خبر، کاشانی توضیح می‌دهد که «پیغامی نداده‌ام» و «اگر فرزندم اظهاری نموده به خیال خود خواسته خدمت و تجلیلی کند والا دشمنی و قصد سوئی نداشته». ولی فرزند ساکت نمی‌نشیند و چند روز بعد درباره ملاقاتش با نیکسون توضیح می‌دهد، که من به او چنین گفته‌ام:

«من با کسب اجازه از طرف پدر بزرگوارم که در حال نقاهت و کسالت بسر می‌برند به اطلاع عالی می‌رسانم که معظم له امیدوارند در این مسافرت کوتاه که به وطن عزیز ما نموده‌اید به شنا و همراهان خوش گذشته باشد و از سفر خاطرات فراموش نشدنی با خود داشته باشید تا در مواقع لازم مبارزات ملی را که برای آزادی و استقلال و سربلندی خود قیام نموده... را به یاد آورید. همچنین متأسفم که ملاقاتی دست نداد تا حقایق امور آنچنان که هست به اطلاع شما برسد...» و بعد هم اضافه می‌کند که: «بدیهی است که منظور من از اظهار تأسف درباره عدم ملاقات این نبوده است که پدر بزرگوارم از معظم له دیدن نکرده زیرا همه مردم می‌دانند که در مسافرت‌های رجال برجسته دنیا، رویه پدر من این نبوده است»<sup>۱۰۶</sup>.

۱۰۴، ۱۰۵) کیهان، ۹ آذر ۱۳۳۲، ۱۳.

۱۰۶) کیهان، ۲۳ آذر ۱۳۳۲.

۱۰۷) اطلاعات، ۲۴ و ۲۶ آذر ۱۳۳۲.

مصطفی کاشانی درباره «قیام ملت ایران» توضیحی نمی‌دهد اما حتماً لاف‌های نسخه‌ای از اعلامیه دوازدهم آبان پدر را در تأیید دولت زاهدی و بر حذر داشتن مردم از هرگونه مخالفت، به آقای نیکون ارائه داده‌اند تا ایشان از «حقیقت امور آنچه‌آن که هست اطلاع یابند» و بدانند که مقصود از این قیام، همان «قیام خودشان» است!

سفر نیکون، یک سفر سه روزه است و این توضیحات را که پدر و پسر چاپ می‌کنند نیکون دیگر در تهران نیست که احیاناً او هم توضیحی بدهد. در هر حال او که می‌رود پایه‌های «پیمان بغداد» ریخته شده است و موجبات محکم کردن کمربند دفاعی در منطقه قراهم آمده است.<sup>۱۰۸</sup> اما «الگوی توسعه جهان آزاد» فقط در سرمایه‌گذاری خارجی و کمکهای اقتصادی و صنعتی شدن و نظامیگری و عقد «پیمانهای دفاعی» خلاصه نمی‌شود. هم «اصلاحات» دارد و هم سرکوب.

صحبت از «اصلاحات» از دهان زمامداران وقت نمی‌افتد. روز دوم شهریور شاه از راه نرسیده، و هنوز زاهدی را سپید نکرده صحبت از تقسیم املاک می‌کند و می‌گوید املاکم را مثل سابق به کشاورزان می‌دهم<sup>۱۰۹</sup>. می‌دانیم که این «دادن» و یا «واگذاری» چیزی جز فروش املاک اختصاصی به رعایا نبود و باز هم می‌دانیم که همه این املاک که پس از شهریور ۱۳۲۰، به مالکیت دولت درآمده بود در سال ۱۳۲۸، دوباره به شاه برگردانده شده بود. شاه هم اول همه را وقف کرده بود و بعد هم به واگذاری/فروش آنها پرداخته بود و تا بالاخره در زمان مصدق دوباره آنها را به دولت داده بود. حال دولت زاهدی دوباره املاک اختصاصی را به شاه می‌داد تا فروش آنها را «واگذاری زمین به کشاورزان» بنامد. بالاخره می‌دانیم که این فروش هم آن‌چنان به سرعت صورت نمی‌گرفت و زمانی که در ده سال بعد، «اصلاحات ارضی» انجام گرفت هنوز قسمت عمده‌ای از این املاک، دست نخورده باقی بود<sup>۱۱۰</sup>. اما در ماه‌های پس از کودتا، می‌بایست از این حرف و سمختها زده می‌شد

۱۰۸ «پیمان دفاعی بغداد» در ۲۹ بهمن ۱۳۳۳ (۱۸ فوریه ۱۹۵۵) میان عراق و ترکیه امضاء شد و سپس ایران و پاکستان و انگلستان نیز بدان پیوستند. آمریکا که همواره از پیمان حمایت می‌کرد مستقیماً به عضویت آن نزیامد. در نیمه نخست سال ۱۳۳۴ بود که ایران عضویت پیمان را پذیرفت. سالها بعد و پس از خروج عراق از این پیمان، دیگر کشورهای عضو نام جدید «سازمان همکاریهای منطقه‌ای» (سنو) را بر پیمان خود نهادند.

۱۰۹ (۱۰۹) گیهان، ۲/ اردیبهشت/ ۱۳۳۲.

چون «الگوی توسعه» چنین می‌خواست و تحمیل و دروغ نیز جزء لاینفک چنین «الگویی» بود دولت هم نمی‌بایست از این امر غافل بماند؛ در ۱۲ آبان، دولت زاهدی هم طی اعلامیه‌ای تصمیم خود را مبنی بر تقسیم و فروش خالصجات دولتی اعلام می‌کند. از طرحهای اصلاحی دیگر هم صحبت می‌شود. شاه شاگردان رتبه اول دانشگاه را به حضور می‌پذیرد و دستور می‌دهد که همه آنها را برای تکمیل تحصیلات به خارج بفرستند (بهمن ۱۳۳۲). از طرحهای رفاهی و اجتماعی دیگر هم صحبتها می‌شود. اما صحبت اصلی، تحکیم قدرت متزلزل حکومت کودتاگران است و این جز با سرکوب و خفقان ممکن نیست. موج اعتراض مردم قدرت فراوان دارد و مصدق بیانگر و مظهر این اعتراض و مقاومت است. او و دفاع از اوست که محور اصلی همه اعتراضها و اعتصابها و تظاهرات است.

البته دولت کودتا هم از این امر غافل نیست و حکومت نظامی را نه تنها در تهران برقرار نگه داشته است که در بسیاری از شهرستانهای دیگر هم اعلام کرده است و تنها در بیست و چهارم آبان است که حکومت نظامی را در دوازده شهرستان لغو می‌کند<sup>۱۱۱</sup>. علاوه بر این همانطور که دیدیم لغو قوانین مصدق درباره از میان برداشتن محاکم اختصاصی و برقراری مجدد محاکم نظامی از اقدامات روزهای نخست حکومت کودتا است. در روزها و هفته‌های بعد به سرعت به جرائم همه کسانی که در دوران مصدق به اتهام توطئه علیه حکومت تحت تعقیب بودند نیز رسیدگی می‌شود و البته حکم برائت و منع تعقیب همه متهمان صادر می‌شود؛ پانزدهم مهر، ضارب دکتر فاطمی آزاد می‌شود و سپس محاکمه متهمان به قتل افشارطوس شروع می‌شود. قتل افشارطوس در اول اردیبهشت ۱۳۳۲ صورت گرفته بود و دیدیم که اکنون ادارات جاسوسی انگلیس خود را از ظراحان این توطئه می‌دانند<sup>۱۱۲</sup> و می‌دانیم که اجرای این توطئه، به یاری دربار و زاهدی و افسران بازنشسته و دارو دسته دکتر بقایی صورت گرفت. قتل افشارطوس از جمله سلسله طرحهایی بود که بالاخره به کودتای ۲۸ مرداد انجامید. هجدهم مهر ما بود که رژیم کودتا محکمه افشارطوس را شروع کرد. از جریان محاکمه تنها چند سطری در روزنامه‌ها منتشر

۱۱۰) نگاه کنید به: پاکدامن، ناصر؛ یادداشتهای درسی اقتصاد ایران، تهران، دانشکده اقتصاد، ۱۳۴۹.

۱۱۱) اطلاعات، ۲۳ آبان ۱۳۳۲.

۱۱۲) نگاه کنید به زیرنویس صفحه ۷۱.

می‌شود و بعد هم (سی ام آبان) دادگاه بدوی جنایی، هم متهمان را تبرئه می‌کند و هم برای رسیدگی بعدی، پرونده را همچنان مفتوح می‌گذارد! و حتماً پرونده تا به امروز مفتوح مانده است! محکمه دیگر، محکمه رسیدگی به متهمان غائبه بختیاری است. در اواخر بهمن ۱۳۳۶، سران بختیاری، باز هم به کمک دربار و افسران بازنشسته، علیه دولت مرکزی قیام می‌کنند و سرکوب و دستگیر می‌شوند.<sup>۱۱۳</sup> تا سپس محاکمه شوند. اکنون حکومت کودتا، «محاکمه» را برگزار می‌کند تا در سی ام آذر روزنامه‌ها خبر برائت همه متهمان را منتشر کنند.<sup>۱۱۴</sup> اعضای خاندان سلطنتی هم که پیش از ۲۸ مرداد، «هریک از گوشه‌ای فرا رفته» بودند اکنون با طمأنینه یکایک وارد می‌شوند و به مصاحبه و شرح خاطرات می‌پردازند. شمس سی ام آبان می‌آید و ملکه مادر هم هفتم آذر وارد خرمشهر می‌شود. «دوری از وطن» دیگران را هم رنج می‌دارد و آنها هم می‌آیند. تنها اشرف است که می‌ماند و مصاحبه‌هایش را همانجا انجام می‌دهد ضمن اینکه روزنامه‌ها از عیاشی‌ها و چکهای بی‌محل و سرقت جواهرات او نیز خبر می‌دهند. از اذل در صحنه اند اما همه می‌نرسند. ترس از شیخ، شبی که ایران را فرا گرفته است: همان شبی که در آسمان ایران نمودار شد و با عواطف و گفته‌های خود آن را ملت به ساخت و به اتکاء قدرت جهاد و مساجت خود، بلندترین پرچمهای ملیت را در آنجا برافراشت. این پیرمرد بیمار نیرومندی که از زیر لحاف، حکومت و کشورش را در سراسر جهان سربلند و معروف کرد. او اولین و آخرین شیخ خطرناکی است که در مقابل زاهدی قرار دارد. در مدت بیماری از افراد سالم نیرومندتر بود و در عالم بیهوشی و ضعف از قویها هم قویتر بود. او ۲۸ ماه حکومت کرد تا با انگلیسی‌ها، آمریکاییها، روسها و مخالفین داخلی خود بجنگد. حکومت زاهدی در برابر سرنوشت مصدق حیران مانده است. گاهی اوقات اعلان می‌کند که محاکمه علنی خواهد شد. زمانی می‌گوید که محاکمه سری خواهد بود. یک مدت او را به باشگاه انتقال می‌دهند و پس از چندی به پادگان ارتش می‌برند. ملت ایران به اعدام مصدق رضایت نخواهد داد. شاه و زاهدی هم راضی نخواهند شد که مصدق زنده بماند... کاشانی و اطرافیان و بقایای دیگر مخالفین عقیده دارند که اعدام مصدق یک وظیفه حتمی ملی است. با این کلمات است که مقاله مجله

۱۱۳) درباره این «قیام» نگاه کنید به: گذشته، چراغ راه آینده است، یاد شده، صفحه ۵۹۳ -

ده میلیون دلار دیگر وسیله وزارت دارایی به عنوان وثیقه نثر اسکناس جدید در قسمت نشر منپرده شده است. علاوه بر دو قلم مذکور مبلغ ۱۰/۵ میلیون دلار برای ورود صد هزار تن شکر تخصیص داده شده و بدین ترتیب رو بهمرفته جمع کل کمک دریافتی از کشورهای متحد آمریکا به ۵۴/۶ میلیون دلار بالغ گردیده است. علاوه بر کمکهای فوق، کمکهای اداره اصل چهار نیز ادامه داشته و متجاوز از ۲ میلیون دلار [۲۰ میلیون دلار؟] نیز از کمکهای فنی اداره عملیات اقتصادی آمریکا در ایران استفاده شده است»<sup>۹۲</sup>.

به این ترتیب چندان از حقیقت دور نیفتاده‌ایم اگر بگوییم این دولت آمریکا بود که رسماً وبدون هیچ گونه رودربایستی وبه معنای دقیق کلمه مخارج ممالک محرومه ایران را در ماههای بعد از کودتا پرداخت می‌کرد! اقا البته دیگران، متحدان «جهان آزاد» هم او را تنها نمی‌گذاشتند وبه همین جهت است که می‌بینیم همین‌طور پیشنهاد کمک مالی، سرمایه‌گذاری و گشایش اعتبار است که از زمین وآسمان می‌بارد: اول از همه سرو کله شرکت‌های آلمانی پیدا می‌شود. می‌خواهند تا ۲۰۰ میلیون دلار برای ایران اعتبار باز کنند. از کم و کیف قضیه خبر زیادی نیست. مجله بانک ملی ایران «مؤدیانه» می‌نویسد:

«به موجب تصویبنامه ۱۲ آبان، به سازمان برنامه اجازه داده شد برای استفاده از مبلغ ۶۰ تا ۲۰۰ میلیون دلار اعتبار پیشنهادی کارخانه‌های آلمان که نمایندگی آنها را مؤسسه آلمانی «استابلش» دارد وارد مذاکره شود»<sup>۹۳</sup>.

روزنامه کیهان روز ۲۵ آبان مقاله‌ای چاپ می‌کند درباره اینکه شرکت آلمانی «استابلش»، از چه قماش است و می‌نویسد که آدمی که خود را نصابنده شرکت‌های آلمانی معرفی می‌کند چهره ناشناخته‌ای نیست، کلاهدار و شیادی است که پیش از این هم در ایران فعالیت می‌کرده و پرونده محکومیت و جعل سند او نیز در دادگستری وجود دارد. این آدم، استابلش مایر است. چند روز بعد، دوم آذر، با امضای پل پیکتس مایر در روزنامه ارگان کودتاچیان «پست تهران» تکذیب‌نامه‌ای چاپ می‌شود که من، آن مایر کلاهدار نیستم وبه عنوان سند هم گواهی علم سوء

۹۲) مجله بانک ملی ایران، شماره ۱۴۷، خرداد ۱۳۳۳، ص. ۹۴.

۹۳) مجله بانک ملی ایران، شماره ۱۴۱، آذر ۱۳۳۲، ص. ۶۲۴.

بازجویی، درگیری و اعتراض است و بالاخره ساعت دو و نیم بعد از ظهر مصدق می‌گوید «حاضر به ادامه بازجویی نیستم». کارها لنگ می‌ماند. آزموده نمی‌داند چه کند. چند روز بازجویی متوقف می‌شود و بالاخره روز سه‌شنبه هفتم مهر پنجمین و آخرین جلسه بازجویی صورت می‌گیرد. کل ساعات بازجویی به حدود بیست ساعت هم نمی‌رسد.

تا این زمان بحث درباره «با مصدق چه باید کرد؟» همچنان ادامه دارد. روزنامه آزاد، متعلق به عبدالقدیر آزاد و ارگان حزب «استقلال» او، در بیست و یکم شهریور مقاله‌ای از ح. اوحیدی منتشر می‌کند که عنوانش چنین است: «مصدق باید اعدام و اموالش به نفع شهدای ۲۸ مرداد مصادره گردد». شعار اعدام در دیگر مطبوعات کودتاچیان هم دیده می‌شود. روزنامه فرمان، در سوم مهر شعار می‌دهد که «تنها با اعدام مصدق و یاران خائن تر از خودش می‌توان آتش خشم عمومی را خاموش کرد» و بعد هم در میان اخبار خود «طبق اظهار یک منبع موثق» می‌نویسد دو روز قبل لوسی هندرسن درباره محاکمه مصدق و همکارانش به یک خبرنگار خارجی گفته است «محاکمه مصدق در دادگاه نظامی آنها بطور علنی صلاح دولت نیست... مصدق با اظهاراتش وضع دادگاه را از صورت عادی خارج و رنگ سیاسی به آن خواهد آورد». هندرسن تأکید هم می‌کند که «مصدق مطابق قوانین اساسی ایران اعمال و کارهای خلافی کرده است و باید مجازات شود»<sup>۱۱۹</sup>. در روزنامه‌های دیگر هم شایعات گوناگونی به چاپ می‌رسد. خواندنیها به نقل از هفته‌نامه دنیا می‌نویسد که برخی از شخصیتها به ملاقات این و آن رفته‌اند تا موافقت آنها را با تبعید مصدق جلب کنند<sup>۱۲۰</sup>. مصدق خود می‌خواهد به محکمه راه یابد؛ در زندان سلطنت آباد فقط یکبار اجازه می‌دهند که اعضای خانواده به دیدن او روند. مهندس مصدق هست و دکتر مصدق و خانم متین دفتری و خانم مصدق. وارد اطاق مصدق می‌شوند. سرهنگ‌ها هم حضور دارند. مصدق روی تخت، ساکت چشمها بسته، دراز کشیده و هیچ نمی‌گوید. سکوت ادامه می‌یابد. از زیر چشم، مهندس را می‌بیند: «بر شما لعنت اگر برای خلاصی من اقدامی نکنید». همین. و بعد سکوت و باز هم سکوت و بالاخره: «تشریف ببرید». و آن «بر شما لعنت اگر...» تنها کلام در این دیدار

۱۱۹) فرمان، سوم مهر ۱۳۳۲ و خواندنیها، هفتم مهر ۱۳۳۲.

۱۲۰) خواندنیها، شماره ۱۶، سال ۱۴، ص ۴.

است.

اقا محاکمه مصدق تنها مورد توجه افکار عمومی ایران نیست در سراسر جهان سوم همه نگران سرنوشت او هستند. شاید این بار اولی باشد که نوعی همبستگی و همدردی ملل استعمارزده امکان تجلی می‌یابد. رئیس کانون وکلای دادگستری عراق، حسین جمیل، به کانون وکلای ایران تلگرافی می‌فرستد تا به دولت ایران خبر بدهند که او و سه تن دیگر از وکلای عراق حاضرند و کالت دکتر مصدق را پذیرند و برای دفاع از او و شرکت در محکمه به ایران بیایند.<sup>۱۲۱</sup> خواندنیها به نقل از یک روزنامه فرانسوی می‌نویسد که علاوه بر وکیلان عراقی، پرفسور هانری رولن (که وکالت ایران را در دادگاه بین‌المللی لاهه به عهده داشت) نیز به همراه دو وکیل فرانسوی آمادگی خود را برای دفاع از مصدق اعلام کرده است.<sup>۱۲۲</sup> بازهم روزنامه‌ها نوشتند که نمایندگان سیاسی دول عرب و آسیایی در ایران به دیدار شاه و زاهدی رفته‌اند و خواسته‌اند که در «ازای خلعیات مصدق در مبارزه علیه استعمار خارجی و منی کردن صنعت نفت از مجازات او صرف‌نظر گردد».<sup>۱۲۳</sup> و حتی وزیر مختار سوریه در ایران، شکیب جابری، به مخبر روزنامه فرانسوی لوموند می‌گوید: «آزر دکتر مصدق و محکومیت او به مجازاتهای شدید در میان ملل ضد استعمار خاورمیانه انعکاس خوبی نخواهد داشت؛ زیرا مصدق هر گناهی کرده باشد مبارز سرمستی علیه استعمار انگلستان بوده است».<sup>۱۲۴</sup>

آزموده ادعاینامه را روزنهم مهر امضاء کرده است اقا در دوازدهم مهر است که ادعاینامه منتشر می‌شود. آش دهن سوری نیست و به عنوان یک ادعاینامه حکایت از استعداد و لیاقت ناچیز نویسنده آن دارد. شخصیت آزموده از همینجا معلوم است و همانند شخصیت همه کسانی است که در نظامهای سرکوبگر و در دورانهای رواج و اعمال روشهای فاشیستی اجر و قرب فراوان می‌یابند. وقتی ادعاینامه منتشر می‌شود دکتر بقایی هم به دست و پا می‌افتد «ایرادهایی راجع به ادعاینامه» می‌گیرد و

(۱۲۱) خواندنیها، ۱۱ مهر ۱۳۳۲ (به نقل از الشعب)، آقای علی شهینزاده نیز این نکته را تأیید کردند و گفتند که مسئولان کانون وکلای ایران، نامه همکاران عراقی خود را به اطلاع مقامات ایرانی رساندند.

(۱۲۲) خواندنیها، ۱۵ مهر ۱۳۳۲، به نقل از لو پروگره (Le Progrès).

(۱۲۳) خواندنیها، ۷ مهر ۱۳۳۲.

(۱۲۴) به نقل از خواندنیها، ۷ مهر ۱۳۳۲.



می‌گوید که این «ادعانامه به یک مقاله روزنامه انتقادی درجه سوم شبیه‌تر است تا به ادعانامه مربوط به محاکمه جناب دکتر مصدق‌السلطنه که قهراً دنیایی ناظر آن می‌باشد»<sup>۱۲۵</sup>. واقعاً برای کودتاجویان، مصدق مسئله اساسی شده است. حتی بسیاری از آثانی که ته دل می‌گویند چه خوب می‌شد که پیرمرد همان‌روز ۲۸ مرداد در خانه ۱۰۹ مدفون شده بود! با انتشار ادعانامه، موج نفرت و اعتراض مردم بالا می‌گیرد. «نهضت مقاومت ملی» که اکنون راه مصدق را دنبال می‌کند روز پنج‌شنبه ۱۶ مهر اعلام اعتصاب عمومی می‌کند. در سراسر تهران و شهرهای بزرگ اعتصاب یکپارچه صورت می‌گیرد. دانشجویان، دانش‌آموزان، کارگران همه به تظاهرات علیه حکومت کودتا می‌پردازند. کسبه و بازاریان دست از کار می‌کشند. فریاد «مصدق پیروز است» از همه جا برخاسته است. دستگاه سرکوب به کار می‌افتد: از جمله بازاریان، حاج حسن شمشیری و چند تن دیگر را به تبعید می‌فرستند. شماره دستگیرشدگان بسیار است. می‌خواهند دانش‌آموزان شرکت کننده در تظاهرات را از مدارس اخراج کنند<sup>۱۲۶</sup>. در هفته‌های بعد از کودتا، زندانها بزرگ شده‌اند: در تهران، قلعه نظامی «قرن قلعه»، زندان شده است؛ قلعه فلک‌الافلاک (که بعدها معلوم می‌شود از ابنیه تاریخی است و باید مرمت و حفاظت و افتتاح شود) و جزیره خارک (که آن زمان نه «در بنیم خلیج فارس» بود و نه لنگرگاه بارگیری کشتی‌های نفتکش) هم به زندان و تبعیدگاه تبدیل می‌شود. بیست و سه مهر، آقای هتدرسن سخنرانی می‌کنند و برای آنها که نمی‌دانند از مصائب و بلاهایی که نهضت ملی ایران به ملت و مملکت و دنیا و بنگه دنیا وارد آورده است سخن می‌گویند. یکی دو روز پیش از این، روزنامه‌ها خبری می‌دهند که محاکمه مصدق در سالن سینمای باشگاه افسران پادگان ملتنت آباد انجام می‌شود<sup>۱۲۷</sup>. هنوز سرلشکر افخمی رئیس دادگاه است. اما در اواخر مهر، شایعه

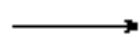
(۱۲۵) شاهد، ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

(۱۲۶) درباره جریان این تظاهرات از جمله نگاه کنید به: روشنفکر، شماره ۱۶ مهر، ۲۳ مهر ۱۳۳۲.

(۱۲۷) آقای علی شهیدزاده گفت کردند و پذیرفتند که چگونگی تدوین لایحه را به نحو زیر برای نگارنده تشریح و تقریر کنند (۱۳۶۰/۱/۲۴):

«مرحوم دکتر عبدالله معظمی بوسیله پسر عموی خود مرحوم دکتر حبیب‌الله معظمی از من خواستند که با ایشان ملاقاتی بکنم. این ملاقات احتمالاً در اوایل مهر، یعنی پس از انتشار ادعانامه دادستان صورت می‌گیرد. دکتر معظمی به من گفت از ادعانامه‌ای که دادستان ارتش علیه دکتر مصدق صادر کرده و اینکه

تعویض او بر سر زبانهاست و در اوایل آبان، مرلشکر مقبلی را که با تانک به منزل مصدق حمله نکرده بود جانشین او می‌کنند. اکنون می‌دانیم که با انتشار اعلاننامه دادستان (۱۲ مهر) است که تدوین لایحه دفاعی دکتر مصدق به همت دکتر معظمی و بوسیله آقای علی شهیدزاده وکیل دادگستری آغاز می‌شود و هنوز مرلشکر افخمی رئیس دادگاه است که تدوین این متن به انجام می‌رسد و این همان متنی است که قسمتی از لایحه دفاعی مصدق را در رد صلاحیت دادگاه تشکیل می‌دهد و در کتاب از ص. ۱۳۹) جلسه سوم تا جلسه چهارم صفحه ۱۶۵، قبل از عنوان فصل سوم [در محاکمات مربوط به... ] به چاپ رسیده است.



عنقریب محاکمه ایشان شروع می‌شود قطعاً اطلاع دارید. مطلب اصلی این محاکمه، این نکته است که شاه حق عزل نخست‌وزیر را داشته است یا نه؟ دکتر مصدق که به فرمان عزل ترتیب اثر نداده به این استناد بوده که در حکومت مشروطه، شاه حق عزل نخست‌وزیر را ندارد و برعکس دادستان ارتش به استناد این اصل قانون اساسی که گفته عزل و نصب وزراء به فرمان پادشاه است، دکتر مصدق را متهم و یاغی معرفی می‌کند».

«از من پرسیدند که آیا حاضرید برای دکتر مصدق لایحه دفاعیه‌ای تهیه کنید که در آن برای صحت نظریه دکتر مصدق و رد نظریه دادستان، برطبق اصول قانون اساسی استدلال شود. و در جنب این مطلب اساسی دو مطلب دیگر وجود دارد یکی راجع به اینکه محاکمه وزراء باید در دیوان کشور باشد و دیگر اینکه تشکیل این دادگاه نظامی قانونی نیست».

«من به آقای دکتر معظمی گفتم که با اینکه رابطه شخصی با دکتر مصدق ندارم چون می‌دانم که وکلای دیگر که حتی با دکتر مصدق همکاری نزدیک داشته‌اند از قبول این کار خودداری خواهند کرد و یا توانایی انجام آن را ندارند، این کار را به عنوان یک وظیفه ملی می‌پذیرم و مخاطرات احتمالی آن را هم قبول می‌کنم مشروط به اینکه هیچ کس نداند که تهیه این لایحه بوسیله من بوده است».

«تهیه این لایحه که مستلزم مطالعه دقیق و مکرر قوانین و بخصوص قانون اساسی و قانون دادرسی ارتش و قانون اصلاحی دادرسی ارتش (که خود دکتر مصدق امضاء کرده بود) بود مدتی طول کشید و برای احتیاط از اینکه کشف نشود، من فقط در منزل کار می‌کردم و حتی برای ماشین کردن لایحه از اینکه به ماشین نویس دفترم بدهم مضایقه می‌نمودم و تمام زحمت ماشین کردن لایحه با تغییر و تبدیلهای آن را بخاتم فروغ معظمی همسر دکتر حبیب‌الله معظمی که سابقه ماشین‌نویسی داشت به عهده گرفته بود و او هم به عنوان وظیفه این خدمت

به این ترتیب آغاز محاکمه (۱۷ آبان) نزدیک می‌شود. مقاومت گسترده و وسیع است. دیگر کسی به فکر این نیست که اگر شاه برود استقلال می‌رود همه به این نتیجه رسیده‌اند که اگر شاه بماند، استقلال رفته است. شاه که می‌نویسد در «میان استقبال عمومی» به وطن بازگشت، اکنون از ترس مردم، اعلام می‌کند که در چهارم آبان مراسمی برگزار نمی‌شود. بعد هم بالاخره مراسم «تولدت مبارک» را با

را انجام می‌داد».

«لایحه که تدوین و تکمیل می‌شد من آن را قسمت به قسمت به دکتر عبدالله معظمی می‌دادم ولی هرگز نمی‌دانستم که او به چه وسیله لایحه را به دکتر مصدق می‌رساند. و گمانم اینست که تا محاکمه بدوی خاتمه یافت و مسئله تعیین وکیل برای فرجامخواهی طرح نشد دکتر مصدق هم نمی‌دانست که این لایحه بوسیله چه کسی تنظیم شده است».

«ولی پس از صدور حکم دادگاه بدوی که طبق قانون مصوب خود دکتر مصدق حکم آن قایم فرجام بود ولی طبق قانون سابق دادرسی ارتش قابل تجدیدنظر، من اظهار نظر کردم که لازم است ما بر طبق قانون دکتر مصدق عمل کنیم یعنی فرجام بخواهیم و دکتر معظمی هم با نظر من موافق بود. بنابراین دکتر معظمی به همان وسائلی که داشت به دکتر مصدق پیشنهاد فرجامخواهی کرده بود و در این موقع به دکتر مصدق معرفی کرده بود که تهیه لایحه بوسیله من بوده و برای فرجامخواهی وکالتنامه به نام من بنویسد و در متن وکالتنامه برای فرجامخواهی مرحوم مصدق اسامی آقایان مجدزاده و حسن صدر را هم اضافه نمود و با اعضای این وکالتنامه و ارائه آن به دیوان کشور دادگاه تجدیدنظر، وکالت به نفر علی بود. اما هرگز دستگاههای دادرسی ارتش و هیچکس ندانست که تنظیم لایحه اولیه بوسیله من بوده است تا اینکه خود دکتر مصدق در ذیل عکسی که در مرداد ۱۳۳۵ از احمدآباد برای من فرستاد به این موضوع تصریح کرد و از آن پس این مطلب نیز دانسته شد».

دکتر مصدق در ضمن دفاعیات خود سراسر این لایحه را در محکمه می‌خواند. تنها دو قسمت آن را حذف می‌کند. قسمتی که به شرح این استدلال اختصاص یافته بود که آیا فرمان عزل نخست وزیر به معنای فرمان عزل وزیر هم هست یا نه و قسمت دیگری که از حق شرکت و دفاع وکلای غیر نظامی در دادگاه‌های نظامی بحث می‌کند. در قسمتهای دیگر، اینجا و آنجا دکتر مصدق عباراتی را اصلاح کرده است و برخی کلمات را با کلمات دیگر جانشین ساخته است (مثلاً به جای «دادستان با ناشیگری کامل»، «دادستان بدون شم قضایی»، «آمرود، سرنویس

آرمود»).

احتیاط بسیار در هشتم آبان برگزار می‌کنند. روزنامه‌ها هنوز مهار نشده است. «نهضت مقاومت ملی» روزنامه‌هایی منتشر می‌کند، «حزب توده» هم چندین هفته‌نامه دیگر. با توجه فراوانی که به مسئله مصدق می‌کنند و با انتشار اخبار و اطلاعات درباره مقاومت مردم می‌کوشند که هم خواننده داشته باشند و هم از جریان امور، روایت دیگری جز روایت کودتاچیان به دست دهند. توقیف روزنامه‌ها شروع می‌شود. اولین قربانیها، البته روزنامه‌های منتسب به «نهضت مقاومت ملی» و «حزب توده» هستند. روزنامه‌های حزب توده هم تغییر لحنی داده‌اند و به «جریان سازشکار» جبهه ملی و مصدق لاقابل بانظری ملاطفت‌آمیز و موافقت‌انگیز صحبت می‌کنند.<sup>۱۲۸</sup> با از میان رفتن این روزنامه‌ها، روزنامه‌های دسته دوم (روشنفکر، سپید و میاه، اتحاد ملی، اتحاد ملل، و فردوسی) میدان می‌گیرند. توقیف سراغ آنها هم می‌آید. روشنفکر در هفتم آبان سرمقاله‌ای می‌نویسد که «محاکمه مصدق به صلاح ملت نیست» روشنفکر را توقیف می‌کنند. البته توقیفها طولانی نیست و چند روزی بیشتر به طول نمی‌کشد. در جریان محاکمه مصدق و تظاهرات ۱۶ آذر دانشگاه، اتحاد ملی و اتحاد ملل هم مدتی توقیف می‌شوند و یا از توزیع آنها جلوگیری می‌شود. با هر توقیف، روزنامه‌ها دست به عصا تر راه می‌روند اما بالاخره بازهم هستند و تا بهار و تابستان ۱۳۳۳ با چاپ عکسی، شایعه‌ای، مقاله نیشداری، دلها را خنک می‌کنند. البته دولت کودتا به فکر تأمین «امنیت عمومی» است و مرتب «توطئه» کشف می‌کند و هشدار می‌دهد. چهارشنبه اول مهر دولت اعلامیه‌ای می‌دهد که بگوید:

«دولت توجه و صرف وقت خود را برای کشف توطئه‌های خائنین، دستگیری اقلیت ناچیز و بیوطن معطوف می‌دارد که مجازات آنها مقدم بر هر چیز می‌باشد. آنهایی که برای اجرای نقشه‌های شوم خود اسلحه و نارنجک در نقاط مختلف تهیه و ذخیره کرده بودند که خوشبختانه بسیاری از آن کشف و مجرمین تحت تعقیب قرار گرفته و بزودی به کیفر خواهند رسید».

و بعد هم اضافه می‌کند:

«اشخاصی که طبق ماده ۵ حکومت نظامی جلب می‌شوند روی گزارشات دقیق و سوءظن قوی بوده است و اگر احیاناً افراد بیگناه

جلب شوند به مجرد رسیدگی به وضعیت آنها، آزاد و مورد نوازش (کذافی الاصل) و جبران قرار خواهند گرفت»<sup>۱۲۹</sup>.

سرکوب شکل می‌گیرد و گسترده می‌گردد. فرمانداری نظامی آلت این سرکوب است. البته همه جا، شهرباتی و ارتش و برخی از مرشسان و روحانیان نیز به کمک می‌آیند.

از همین ایام است که «ندامت‌نامه نویسی» یاب می‌شود. حزب توده به افراد خود رسماً دستور می‌دهد که اگر گرفتار شدند اظهارندامت کنند تا خلاص شوند. امروز کسی را می‌گیرند و بعد فردا ندامت‌نامه‌ای است که می‌گویند من به هیچ حزب و دسته‌ای تعلق نداشته‌ام و به شاه و... هم وفادار بودم و هستم. شاید در ماه آبان باشد که اولین ندامت‌نامه‌ها در روزنامه‌های کثیرالانتشار به چاپ می‌رسد. مراسم ندامت‌کاری به سزجده مسخره می‌رسد، تصویری را (که احتمالاً مربوط است به توقیف شدگان تظاهرات ۲۱ آبان) چاپ می‌کنند<sup>۱۳۰</sup> از اصفهان؛ چهارمعمم، دو نظامی و یک شخصی در ردیف اول، و شش دانش‌آموز سرتراشیده در ردیف دوم. و بعد توضیح می‌دهند:

«هفته گذشته مراسم توبه عده‌ای از دانش‌آموزان که در تظاهرات اخیر شرکت داشتند در منزل حضرت آیت الله آقای امام جمعه اصفهان با حضور حضرت آیت الله حاج علم الهدی شیرازی و آقایان نجفی و حبیبی به عمل آمد. در این مراسم سرهنگ صبا و سرگرد نوربخش دادستان و فرماندار نظامی هم شرکت داشتند. ابتدا به دستور امام جمعه، آقایان... که برای توبه و اظهارندامت آمده بودند وضوء گرفته و رو به قبله صیغه توبه را در حالیکه آقای حبیب آبادی قرائت می‌کرد به صدای بلند خواندند و دعا کردند که خداوند از گناهان گذشته آنان درگذرد. پرونده این چند نفر که نسبت به شاه و میهن اظهار وفاداری کرده بودند بسته شد و آزاد گردیدند».

همین بساط در رشت هم برقرار است؛ فرماندار نظامی میداندار است. افراد را دستگیر کرده است.

«از این افراد کسانی که تقصیراتشان چندان مهم نبود در مسجد جامع

۱۲۹) فرمان، سوم مهر ۱۳۳۲.

۱۳۰) کیهان، ۸ آذر ۱۳۳۲، ص. ۹.

با حضور مردم و امام جماعت، پس از ادای سوگند و اظهار ندامت از گذشته آزاد شدند.

عده دیگری به حبسهای پنج تا هفت ساله محکوم گردیدند<sup>۱۳۱</sup> در ۲۱ آبان، در شاهی آن روز، ۱۰۹ نفر را توقیف می‌کنند که ۷۰ نفرشان پس از سوگند آزاد می‌شوند<sup>۱۳۲</sup> و در رضائیه آن روز «اورمیه» امروز، شبی در مسجد، مردم را به شاه دوستی و میهن پرستی دعوت می‌کند و روزنامه می‌نویسد که «بسیار هم موفق می‌شود»<sup>۱۳۳</sup>.

اما مبارزه همچنان ادامه دارد و فریاد «مصدق پیروز است» خاموش نمی‌شود. در آبادان، در پالایشگاه شعار نوشته‌اند و مأموران مجرمان را جستجو می‌کنند<sup>۱۳۴</sup>. قرار است با شروع محاکمه مصدق، اعتصاب عمومی اعلام شود. ایران ما در روز جمعه ۲۲ آبان می‌نویسد: «تمام هفته صحبت از اعتصاب بود». محاکمه بعد از ظهر یکشنبه هفدهم آبان شروع شد و روز بعد روزنامه مهدی میراشرفی نوشت «از دیروز محاکمه بزرگترین هتر پیشه سیاسی در کاخ سلطنت آباد در محیط تماشایی آغاز شد. مصدق السلطنه از ابتداء تا انتهای محاکمه مثل یک آکتور کمیدی تماشاچیان را می‌خندانید»<sup>۱۳۵</sup>. اما در واقع حکومت می‌لرزید. «نهضت مقاومت ملی» برای آزادی مصدق و اعتراض به دادگاه اعتصاب عمومی اعلام کرده بود. روز پنج‌شنبه بیست و یکم سراسر ایران، اعتصاب است و تهران در تظاهرات غرق شده است. مأموران حکومت نظامی دانشگاه و خیابانهای اطراف آن را محاصره کرده‌اند. بازار و دکاکین تعطیل است. در سلطنت آباد، هنوز بحث در صلاحیت محکمه است. جلسات را طولانی و طولانی‌تر می‌کنند که دادگاه به صلاحیت خود رأی بدهد. جلسه اول دادگاه (روز یکشنبه) حدود سه ساعت طول می‌کشد. جلسه دوم هم به همین طریق. اما از روز سه‌شنبه، در جلسه سوم، ناگهان محکمه سرعت برمی‌دارد: جلسه را ساعت ده و بیست دقیقه صبح شروع می‌کنند و ساعت نه و نیم بعد از ظهر خاتمه می‌دهند. جلسه چهارم هم از ساعت نه و بیست دقیقه صبح چهارشنبه تا ساعت هشت و نیم بعد از ظهر ادامه دارد. روز پنج‌شنبه هم دادگاه در همین ساعات برقرار است. وکیلان اعتراض می‌کنند. گوش شنوایی نیست. می‌خواهند زودتر دادگاه خود را صالح بشناسد. اما در سراسر ایران، اعتصاب است. تظاهرات تهران به خون کشیده می‌شود.

(۱۳۱) بست تهران، ۸ آذر ۱۳۳۲.

(۱۳۲) ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴) کیهان، ۲۶ آبان ۱۳۳۲.

(۱۳۵) آتش، ۱۸ آبان ۱۳۳۲.

روزنامه‌های رسمی خود می‌نویسند که یک نفر کشته شده است و بعد هم اضافه می‌کنند که ۲۱۸ نفر را به خاک تبعید کرده‌اند. در همین روز است که دولت دستور می‌دهد که سقف بازار را خراب کنند و خراب کردن سقف بازار را شروع می‌کنند<sup>۱۳۶</sup>. چند روز بعد (۲۵ آبان) مصدق هم در محکمه، سخن پراکنی آزموده را قطع می‌کند تا به بستن بازار و اعتصابات اشاره کند (جلسه هشتم).

آنچه در محکمه می‌گذرد بیش از پیش کودتاچیان و نوکران سرسپرده استعمار و دربار را رسوا می‌کند. محاکمه، محاکمه مصدق از آب در نمی‌آید و تبدیل می‌شود به محاکمه استعمار و محاکمه شاهی که به اشاره ارباب، بیخبر مملکت را و می‌کند و می‌رود که «دمت نومی» دراز کند (جلسه ۱۴، ص. ۳۷۲). سخنان پیرمرد دهن به دهن می‌گردد. باز هم مصدق است که از دادگاه مردم پیروز در می‌آید. محکمه مصدق از یک جهت دیگر هم استثنایی است: این شاید تنها موردی باشد که شرح و تفصیل محکمه، بطور نسبتاً کامل، لااقل در آغاز کار، منتشر می‌شود. این را رژیم کودتا نمی‌خواهد. اما هنوز آنقدرها استحکام نیافته که جلوی این کار را بگیرد و بالاچاره در مقابل فشار افکار عمومی ایران و جهان عقب نشینی می‌کند. روزنامه لوموند می‌نویسد که این دادگاه یکی از مهم‌ترین دادگاه‌های تاریخ است<sup>۱۳۷</sup>. همه از ایران و خارج، به تالار آینه سلطنت آباد چشم دوخته‌اند. بنابراین نمی‌شود کاری کرد. اما دولت هم می‌خواهد از فرصت استفاده کند و مصدق را یکسره بی اعتبار و آبرو کند. این کار به عهده آزموده است و با بیانات بی پایان او در هفته دوم دادگاه شروع می‌شود اما در همان هفته اول بحث درباره «صلاحیت» دادستان و قضات را به بن بست کشانده بود و نشان داده بود که این دادگاه، خیمه شب‌بازی است و با چیزی که یکسره بیگانگی دارد حق و حقیقت و اصول ابتدایی و عام حقوقی است. به این بحث نگاهی کنیم:

جلسه پنجم، پنج‌شنبه ۲۱ آبان. روز اعتصاب عمومی. ساعت نه و بیست دقیقه جلسه شروع می‌شود. اول تا ساعت ده و سه ربع، دادستان حرفهایش را ادامه می‌دهد. بعد نفس می‌دهند. ساعت یازده دوباره جلسه تشکیل می‌شود. رئیس می‌خواهد به سرتیب ریاحی اجازه صحبت بدهد، مصدق اعتراض می‌کند و بالاخره

(۱۳۶) از جنبه نگاه کند به خواندنیه‌ها، شماره ۱۶، سال ۱۴، ۲۳ آبان ۱۳۳۲ و ایران‌ها، ۲۲ آبان ۱۳۳۲ و شماره‌های اطلاعات و کیهان، در روزهای ۲۱ تا ۲۳ آبان ۱۳۳۲.

(۱۳۷) به نقل از خواندنیه‌ها، شماره ۱۶، سال ۱۴، آبان ۱۳۳۲، ص. ۸۰.

شروع به صحبت می‌کند. توضیح می‌دهد و به آخرین دفاع می‌پردازد و می‌خواهد دوباره بگوید که شاه نه تنها در مورد عزل و نصب وزراء بلکه در هیچ امری از امور مملکت شخصاً اختیار اقدام و عملی ندارد و آنچه در ۲۸ مرداد شده است کودتای خارجیان بوده.

«من می‌گویم شاهی می‌خواهم که پادشاه این مملکت باشد... و هر وقت گفتند «برو» بگویند من شاه این مملکت هستم و هیچ کجا نمی‌روم». (جلسه ۵، ص. ۱۹۵).

و بعد اضافه می‌کند:

«در آخرین دفاع خود می‌خواهم از روی حقیقتی پرده برگیرم... این اولین بار است که یک نخست‌وزیر قانونی را به حبس و بند می‌کشند... چرا؟ برای شخص من خوب روشن است... می‌خواهم طبقه جوان مملکت که چشم و چراغ و مایه امید مملکت هستند علت این سختگیری و شدت عمل را بدانند و از راهی که برای طرد نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته‌اند منحرف نشوند و از مشکلاتی که در پیش دارند هیچ وقت نهراسند و از راه حق و حقیقت باز نمانند. به من گناهان زیادی نسبت داده‌اند ولی من خود می‌دانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم خارجی‌ها نشده و دست آنها را از منابع طبیعی ایران کوتاه کرده‌ام و در تمام مدت زمامداری یک هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اینکه ملت در تعیین سرنوشت مملکت دخالت کند نداشتم...» (همانجا)

رئیس جلوی صحبتش را می‌گیرد که «مربوط به صلاحیت نیست. نمی‌توانم اجازه دهم». مصدق با عصبانیت می‌گوید: آخر... من باید به این مرد جواب بدهم یا نه؟» رئیس باز می‌گوید «آقا مربوط به صلاحیت نیست». مصدق پافشاری می‌کند: «آقا به خدا مربوط به صلاحیت است. خواهش می‌کنم اجازه بفرمائید». رئیس نمی‌گذارد: «بفرمائید آقای دکتر بنشینید. چون مثل اینکه حرفهای شما تمام شده و نوبت آقای سرتیپ ریاحی است» و روبه سرتیپ ریاحی می‌کند: «آقای سرتیپ ریاحی شما اعتراض دارید؟»

سرتیپ از جای خود برمی‌خیزد که جوابی بگوید، مصدق فریاد برمی‌آورد: «چی چی نوبت سرتیپ ریاحی. این حرف را نمی‌گذارید بزنم بسیار خوب، مطالب



دیگری دارم بگویم». و به شرح قضیه گاو صنفوق و اسناد آن می پردازد. ساعت یک و پنجاه دقیقه تنفس می دهند. دو ساعت بعد (سه و چهل و پنج دقیقه) دوباره محکمه برقرار می شود. مصدق باز صحبت می کند. قضیه نه اسفند را می گوید. وقتی صحبت مصدق تمام می شود ساعت چهار و ده دقیقه است. وکلای ریاحی باید درباره صلاحیت صحبت کنند. از رئیس دادگاه تقاضا می کنند جلسه را ختم کنید که ما تا روز شنبه لایحه را تهیه کنیم. رئیس نیم ساعت تنفس می دهد که مشورتی بکنیم و تصمیمی بگیریم.

آزموده اصرار دارد که جلسه هر طور هست ادامه پیدا کند. ساعت چهار و نیم جلسه دوباره تشکیل می شود. مصدق پیش از این گفته بود که حرفهایم تمام شود دیگر در جلسه حاضر نخواهم شد و حالا نیامده است: «یکی دوبار سرگرد شکوهی منشی دادگاه اعلام کرد متهمین را بیاورند» ولی خبری از دکتر مصدق نشد. باز تکرار کرد. افسری از آن طرف سالن جواب داد «چه کنیم، نمی آید». از این حرف همه به خنده افتادند و بیش از همه سرتیپ معین پور... می خندید. در همین صحبتها بودند که دکتر مصدق را در حالیکه زیر بازویش را گرفته اند به جلسه آوردند. جلسات پی در پی، صبح و عصر و ساعات متوالی... دکتر مصدق را خسته تر و کوفته تر کرده چشمهای او نیمه باز بود. چون پله های چندی را طی کرده بود شدیداً نفس نفس می زد. پاهایش به زمین کشیده می شد و به کمک عصا حویشتن را می کشاند. به جلو رسید و روی نیمکت اتهام قرار گرفت»<sup>۱۳۸</sup>.

رئیس می گوید مجوزی برای تعطیل دادگاه نیست. پس حرف بنزید. سرهنگ شاهقلی صحبت می کند. «شمرده حرف می زد. محکم استدلال می کرد. شکننده و منطقی بحث می نمود. با چشم و ابرو نیز با سرتیپ دادستان اشاره می کرد و آنجا که می خواست دلایل دادستان را مردود سازد طوری با سر و گردن ابراز محبت و دوستی به او می کرد که به طور اطمینان دلایل او دل دادستان را نیز لکه دار نمی نمود»<sup>۱۳۹</sup>.

با این کلمات، روزنامه نگاری در آن روزگار از به صحبت ایستادن سرهنگ شاهقلی یاد می کند. کسی توقع نداشت که آدمی در ارتش کودتاجی پیدا شود و از مصدق دفاع کند. چهره بزرگمهر با دعوی روز اول و ماجرای «پدر سوخته باشی اگر...» برای همه شناخته شد. در کنار مصدق بود. اما وکلای مدافع دیگر خیلی

تشریفات حرف می‌زدند. ریاحی هم اصلاً می‌گفت «مرا دنبال این ادعای نام آورده‌اند. مثل یک کامیون ده‌تنی که در پشت آن یک مظل کوچک آویزان کرده باشند» (جلسه ۵، ص. ۲۰۵). حالا که شاهقلی به صحبت آغاز کرده است و کیل ریاحی است. ارتشی است و حقوق‌دانی بی نظیر. استدلال‌ش داد‌گاه را به لرزه در می‌آورد. بی شک، پس از مصدق و آزموده، مشخص‌ترین چهره این محکمه است. صحبت او ادامه دارد؛ اما «همه خسته شده بودند. از همه خسته‌تر دکتر مصدق بود که با سرش را روی دستهایش می‌گذارد و جرت می‌زد و با دست چپ پهلوی خود را ماساژ می‌داد و صدای آخ‌آخ او دو صف جلو را خوب متوجه درد پهلوی او می‌کرد... شاهقلی هم خسته شده بود. یکساعت و نیم بود که حرف زده بود و استدلال کرده بود. یکهو جمله‌اش را برید و گفت: بنده استدعا می‌کنم چند دقیقه تنفس بدهید چون دهان بنده خشک شده است». رئیس با ده دقیقه تنفس موافقت می‌کند اما آزموده می‌گوید: «لیوان آب جلوی شماست میل بفرمائید...» شاهقلی اضافه می‌کند «قربان بنده که نقصیری ندارم. آقای رئیس تنفس دادند... اما به جان شما گلوریم خشک شده است» (جلسه ۵، ص. ۲۰۸).

ساعت شش و نیم دوباره داد‌گاه راه می‌افتد. شاهقلی حرف می‌زند: قوانین مصدق، معتبر است... اگر هم نبود، داد‌گاه شما صلاحیت رسیدگی به این اتهامات را ندارد. به دقت و ظرافت و همراه با مقداری تعارف و احترام برای رئیس داد‌گاه و دادستان محترم همه این حرفها زده می‌شود. ساعت هشت که او می‌نشیند، سرهنگ آرمین، وکیل دیگر ریاحی، برمی‌خیزد که آقای رئیس، زنگ را بزنید و داد‌گاه را تعطیل کنید: این پرونده، ناقص است و بعد هم ماده‌ای را از قانون دادرسی ارتش (ماده ۲۰۵) را می‌خواند که نوشته است داد‌گاه نظامی حق رسیدگی به صلاحیت خود را ندارد و اگر به صلاحیتش اعتراض شد فقط باید این اعتراض را به مافوق خبر بدهد و در انتظار جواب بماند. همین.

در جلسه ششم آزموده به پاسخگویی می‌پردازد و در این پاسخ بر اظهارات ضعیف‌ترین وکیلان تکیه می‌کند و بعد به بزرگداشت از شاهقلی می‌پردازد: «افسر تحصیل‌کرده»، «با ایمان»، «ایمانیه حقوق»، که «سأله‌است از محضر ایشان کسب فیض می‌کنم» و «همواره بنده را ارشاد می‌کنند» «متهی قادرند همین الساعه دو ساعت صحبت کنند که... الان شب است و قادرند بسیاری از اشخاص را مرقد کنند که واقعاً شب است یا روز» «حتی در صحبت‌های عادی بسیار محتاطند. اینجا هم خواستند نه سیخ بسوزد و نه کباب. تنها ضررش این بود که جلسه داد‌گاه طولانی